

DOI: 10.22111/JSSE.2018.4436

Original Research

Islamic Revolution and the Transformation of Social Stratification System in Balochistan of Iran

Dariush Mobaraki¹ & Hasan Mohaddesi²

Received: January 14, 2019; Revised: April 30, 2020; Accepted: May 21, 2020

Abstract

Social stratification and inequality is a phenomenon that has been from long times ago at human societies, while its quality and quantity at different societies have taken various forms. Social stratification at Balochisten has taken pseudo caste form which despite India's caste system, had been supported via underlying factors not religion. Our purpose at this study was considering the revolution transformational role at social stratification situation at Balochistan. The current research is important because, yet, hasn't been considered independently to the revolution and social stratification topic. Documentary method and interviewing with key informed persons at the article have been used. At this article, in addition to refer to aspects of some classic and modern sociologists, we employed some modern theories. Based on the results, by Islamic revolution incidence, the current regime made effort to omit from power equations the previous regime agents and then take into effort favorable forces with regime. At first years of revolution, three groups of khavanin (tribal chief), religion schools educates (Molavies) and academic educates tried to have portion at power equations which among them, Molavies were more success. During occurrence of several national religious and regional ideological actions and arising of contrast between people Molaves and new regime, efforts had done for boycotting Molavies and take to work khavanin. Emergence of wealthy groups at Balochistan influenced most of power equations and made triple groups to rely on it. The results showed that the revolution incidence, made fundamental transformation at Balochistan stratification hierarchy.

Keywords: Revolution, Social stratification, Islamic Revolution, Balochistan.

1. Master of Sociology, Islamic Azad University, Central Tehran Branch; Tehran, Iran (Corresponding Author).

Email: antoyoush@gmail.com

2. Assistant Prof. of Sociology, Islamic Azad University, Central Tehran Branch; Tehran, Iran.

Email: hmohaddesi@yahoo.com

ORCID ID: <https://orcid.org/0000-0002-6955-3290>

انقلاب اسلامی و تحول نظام قشربندی در بلوچستان ایران

داریوش مبارکی^۱ و حسن محدثی^۲

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۱۰/۲۵ تاریخ بازنگری: ۱۳۹۹/۰۲/۱۱ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۳/۰۱

چکیده

قشربندی و نابرابری اجتماعی پدیده‌ای است که از دیرباز در جوامع بشری وجود داشته است، با این تفاوت که کمیت و کیفیت آن در جوامع مختلف شکل‌های متفاوتی به خود گرفته است. قشربندی اجتماعی در بلوچستان فرمی شبه کاستی داشته است که برخلاف نظام کاستی هند، نه از سوی دین، بلکه از سوی عوامل زمینه‌ای حمایت می‌شده است. هدف ما در این پژوهش این است که به نقش تحول‌آفرین انقلاب اسلامی بر وضعیت قشربندی اجتماعی در بلوچستان بپردازیم. پژوهش حاضر از این بُعد اهمیت دارد که تاکنون به صورت مستقل به نسبت انقلاب اسلامی و قشربندی اجتماعی پرداخته نشده است. در مقاله‌ی حاضر از روش آستادی و مصاحبه با مطلعین کلیدی استفاده شده است. براساس نتایج پژوهش، با وقوع انقلاب اسلامی، نظام موجود کوشید گماشتگان نظام قبلی را که در معادلات قدرت صاحب نفوذ بودند، از معادلات حذف کند و نیروی‌های هم‌سو با نظام را وارد معادلات نماید. در نخستین سال‌های انقلاب، سه گروه خوانین، تحصیل‌کرده‌های مدارس دینی (مولوی‌ها) و تحصیل کرده‌های دانشگاهی می‌کوشیدند سهمی در معادلات قدرت داشته باشند که در میان آن‌ها، مولوی‌ها توفیق بیشتری برای حضور در مناسبات پیدا کردند. در پی وقوع تضاد میان مولوی‌های مردمی و نظام جدید، تلاش‌هایی برای به‌حاشیه راندن مولوی‌ها و روی کار آوردن خوانین صورت گرفت که به دلیل دگرگونی در ساختارهای سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی نتوانستند کارکرد پیشین خویش را بازتولید کنند. ظهور گروهی از صاحبان ثروت در بلوچستان، بسیاری از معادلات قدرت را تحت تأثیر خود قرار داد و گروه‌های سه گانه را به‌نوعی به‌خود وابسته کرد. نتیجه پژوهش این است که وقوع انقلاب اسلامی، تحولی اساسی در سلسله‌مراتب قشربندی بلوچستان ایجاد کرد.

واژگان کلیدی: انقلاب، قشربندی اجتماعی، انقلاب اسلامی، بلوچستان ایران.

۱. دانش‌آموخته کارشناسی‌ارشد جامعه‌شناسی دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران مرکزی؛ تهران، ایران (نویسنده مسئول).
Email: antoyoush@gmail.com

۲. استادیار جامعه‌شناسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران مرکزی؛ تهران، ایران.
Email: hmohaddesi@yahoo.com
ORCID ID: <https://orcid.org/0000-0002-6955-3290>

۱. مقدمه

یکی از نویسندگان این مقاله (مبارکی)، نواده‌ی یکی از مطرح‌ترین خوانین دوران معاصر بلوچستان است. وی در دوران پس از انقلاب، در خانواده‌ای بزرگ شد که پدر هنوز از بسیاری از امتیازات نظام خان‌سالاری برخوردار بود. تحولات اجتماعی - سیاسی به تدریج از نفوذ این خانواده کاست. این تجربه زیسته، از رهگذر زندگی در بقایای اجتماعی و فرهنگی نظام خان‌سالاری، موضوع قشربندی را برای وی در دوران تحصیل در رشته جامعه‌شناسی به موضوع ذهنی مهمی بدل ساخته است. بدین ترتیب، تحولات قشربندی در بلوچستان پس از انقلاب، در گفت‌وگو با نویسنده‌ی دوم (محدثی)، به موضوع پژوهش مشترکشان بدل شده است.

درحقیقت، قشربندی و تحول آن پدیده‌ای کهن است. جوامع بشری از دیرباز محل نابرابری طبقاتی بوده‌اند. اگر چه نابرابری همواره دوام داشته است، اما این سؤال را در اذهان مطرح کرده است که چه عامل و یا عواملی موجب برتری و تفوق افرادی بر افراد دیگر می‌شوند؟ برای توصیف این نابرابری‌ها، جامعه‌شناسان از وجود قشربندی اجتماعی سخن می‌گویند. «نظام قشربندی، افراد را با توجه به امتیازاتشان رتبه‌بندی می‌کند و آنان را در آن طبقه‌ی اجتماعی که با این امتیازات متناسب است، جای می‌دهد» (کوئن، ۱۳۹۳: ۲۹۷). در جوامع سنتی «نابرابری‌ها و قشربندی اجتماعی عمدتاً پیامد نابرابری‌های ذاتی به شمار می‌آید و امری طبیعی و یا تقدیر الهی محسوب می‌شد» (ناییب و عبداللهیان، ۱۳۸۱: ۲۰۶). در بررسی اوضاع حاکم بر جامعه بلوچستان، نیز می‌توان به نوعی روح کاستی را در آن مشاهده کرد. نظام کاست در جوامعی اتفاق می‌افتد که مرکب از گروه‌های متصف به صفات و خصوصیات مادرزاد هستند که براساس سلسله‌مراتب مرتبه‌بندی شده‌اند و از نظر فرهنگی متمایز هستند. سلسله‌مراتب، متفاوت بودن ارزیابی، پاداش‌ها و حشر و نشر افراد را به دنبال دارد (ورسلی، ۱۳۷۳: ۳۵۳). درباره‌ی نظام شبه کاستی در بلوچستان پژوهش‌هایی انجام شده است، با این حال، بررسی پژوهش‌های موجود در باب قشربندی در بلوچستان ایران، آشکار می‌سازد که روند تحول قشربندی بلوچستان در دوره‌ی پس از انقلاب اسلامی مورد بررسی دقیقی قرار نگرفته است؛ لذا در این مقاله می‌کوشیم به انقلاب اسلامی در ایران و تحول قشربندی اجتماعی در بلوچستان بپردازیم و تقابل گروه‌های مطرح در این دوره را مورد بررسی قرار دهیم.

۲. پیشینه پژوهش

با توجه به موضوع پژوهش، پیشینه را به دو قسمت پژوهش‌های ناظر به قشربندی اجتماعی در بلوچستان و پژوهش‌های ناظر به انقلاب تقسیم می‌کنیم. همچنین با توجه به مؤلفه‌های عده‌ای که ذیل عنوان قشربندی و انقلاب وجود دارد و هر کدام از پژوهشگران به بخشی از بحث‌های مرتبط با قشربندی و انقلاب پرداخته‌اند، به صورت مختصر و در جدول زیر، تصویری از پیشینه پژوهش را ارائه می‌دهیم.

جدول ۱. پیشینه پژوهش

موضوع	دسته	پژوهشگران	نقد یا ملاحظات
قشربندی	پژوهش‌هایی که به سلسله‌مراتب قشربندی در بلوچستان پرداخته‌اند.	هیوز (۱۸۷۷)	جامع و مانع نیست. جامع نیست چون تمرکز آن بیش‌تر بر بلوچستان پاکستان است. مانع نیست از این بعد که وجه تمایز طبقات مختلف در آن تعیین نشده است.
		اسپونر (۱۹۶۹)؛ بستور (۱۹۷۹)	مدل قشربندی ارائه شده از سوی آن‌ها، با بحث مدل معیشت (بلوچ و شهری) خلط شده است و به تمامی قشرها اشاره نشده است.
		برقی (۱۳۵۱) و (۲۵۳۶)	در برخی مناطق، از طبقات زیادی سخن گفته است که برخی از آن‌ها تفاوتی با هم ندارند.
		شهبخش (۱۳۷۳)	به قشربندی مناطق کشاورز نشین در بلوچستان شمالی اشاره نکرده است.
		ناصری (۱۳۵۸)؛ نیکبختی (۱۳۷۴)	به طبقات بسیار زیاد اشاره کرده است و تعریفی از طبقه ارائه نداده است.
		ابراهیمی (۱۳۸۸)	برخی قشرها را با سمت‌ها خلط کرده است.
		شریفی (۱۳۹۳)	تصویری مخدوش از قشربندی بلوچستان ارائه داده است.
	پژوهش‌هایی که درباره‌ی کوچ و نظام عشایری بحث کرده‌اند.	سالزمن (۱۳۶۲) و (۱۳۷۵)	تمرکز او بر عشایر بلوچستان شمالی بوده است و نه همه‌ی عشایر بلوچستان
		جانب‌اللهی (۱۳۶۷) و (۱۳۷۵)	

ادامه جدول ۱. پیشینه پژوهش

موضوع	دسته	پژوهشگران	نقد یا ملاحظات
	پژوهش‌هایی که به ریشه‌یابی نظام قشربندی در بلوچستان پرداخته‌اند.	عُراب (۱۳۶۴)	همسایگی با هند، اوضاع سیاسی و اقتصادی باعث شکل‌گیری نظام قشربندی در بلوچستان شده است.
	پژوهش‌هایی که درباره‌ی ذات بحث کرده‌اند.	بُرّعی (۲۵۳۶)؛ شهبخش (۱۳۷۳)	با توجه به این‌که بحث درباره‌ی قشربندی، موضوع محوری آن‌ها نبوده است، بحث آن‌ها در مورد ذات قابل توجه است.
نسبت انقلاب و قشربندی	پژوهش‌هایی که تأثیر طبقات بر انقلاب را مورد بررسی قرار داده‌اند.	اشرف و بنوعزیزی (۱۳۹۳)؛ آبراهامیان (۱۳۸۴)	در این پژوهش‌ها به نقش طبقات یا قشرهای محوری در وقوع انقلاب اشاره شده است.
	پژوهش‌هایی که درباره‌ی تأثیر انقلاب بر قشربندی اشاراتی داشته‌اند	بحرانی (۱۳۸۹)	با توجه به دوره‌ی تاریخی مورد پژوهش (۱۳۸۰-۱۳۲۰)، درباره‌ی قشربندی پس از انقلاب بحث شده است، اما در چارچوب نظری، در مورد تأثیر انقلاب بر قشربندی سخنی به میان نیامده است.
		فوران (۱۳۸۳)	به سقوط گروه حاکم در جریان انقلاب و روی کار آمدن گروه دیگر اشاره کرده است. همچنین از قشرهایی که از انقلاب بهره برنده‌اند، سخن گفته است.

در میان پژوهشگران فوق، کار اسپونر از این نظر که درباره‌ی مدل‌های مختلف قشربندی در بلوچستان مرکزی و جنوبی سخن گفته است، کارهای بُرّعی از این نظر که توانسته فرم موجود قشربندی در بلوچستان را زمینه‌مند و با تفکیک معیشت نشان دهد، کار بستور از این نظر که قشربندی در منطقه‌ی حاکم‌نشین بلوچستان شمالی را مورد بررسی قرار داده است، کارهای سالزمن از این نظر که نظام اجتماعی و کوچ را در میان عشایر بلوچستان شمالی مورد مذاقه قرار داده است، قابل توجه هستند. در میان این آثار، قشربندی ناحیه‌ی جنوبی بلوچستان (نواحی ساحلی) ایران مورد بررسی قرار نگرفته است. در میان مطالعاتی که درباره‌ی انقلاب و نسبت انقلاب و قشربندی اجتماعی، سخن گفته شده است، بحث قشربندی اجتماعی پس از انقلاب از بُعد نظری کم‌تر مورد توجه بوده است.

۳. مبانی نظری

الف) مروری نظری بر آرای ناظر به قشربندی اجتماعی

دیدگاه‌های ناظر به قشربندی اجتماعی را می‌توان در سه دسته طبقه‌بندی کرد: دیدگاه‌هایی که نابرابری در جامعه را ذاتی و کارکردی می‌دانند؛ دیدگاه‌هایی که نابرابری در جامعه را عَرَضی می‌دانند؛ و دیدگاه تلفیقی. در میان نظریه‌پردازان قشربندی، کارل مارکس^۱ از نخستین کسانی است که تلاش زیادی برای تثبیت معنای طبقه به‌خرج داده است (استارک و همکاران، ۲۵۳۶: ۲۳۱). از نظر مارکس، طبقه به حرفه، درآمد، آگاهی یا وجدان طبقاتی اشاره ندارد (مندراس، ۱۳۹۱: ۲۷۲)، بلکه او طبقه را گروهی از افراد می‌داند که نوع رابطه‌ی آن‌ها با وسایل تولید مشابه باشد. از نظر مارکس افراد یا مالک وسایل تولید هستند و یا باید نیروی کار خود را به آن‌هایی بفروشند که مالک آن وسایل هستند. بنابراین، مارکس به وجود دو طبقه در جوامع سرمایه‌داری یعنی بورژوا و پرولتاریا اشاره می‌کند (استارک و همکاران، ۲۵۳۶: ۲۳۱). ماکس وبر^۲ مسیر مارکس را ادامه داده و علاوه بر طبقه، به منزلت و حزب نیز اشاره می‌کند. او فکر اساسی مارکس را که وضعیت اقتصادی را اساس تعریف طبقه می‌داند، می‌پذیرد اما نظریه‌ی مارکسیستی طبقات، یک نظریه‌ی اقتصادی-اجتماعی است. وبر، برعکس، این تعریف را در معنایی محدود می‌گیرد و وضعیت طبقات را بیش‌تر با اقتصاد ربط دهد، و می‌گوید دسترسی فرد به مال، شانس مشخصی برای او است (مندراس، ۱۳۹۱: ۲۷۷). او معتقد است: «طبقه صرفاً مجموعه‌ای از افراد است که موقعیت مشترکی در بازار دارند و بنابراین از منافع اقتصادی و فرصت‌های زندگی مشابهی برخوردارند» (گرب، ۱۳۷۳: ۷۲). مفهوم دیگری که وبر به آن اشاره کرده است، حیثیت منزلتی است. حیثیت منزلتی نوع خاصی از سبک زندگی را به دنبال دارد که باعث محدودیت در ارتباط اجتماعی می‌شود (وبر، ۱۳۹۲: ۲۲۳-۲۱۴). سوّمین مورد حزب است. از نظر وبر «حزب در خانه‌ی قدرت زندگی می‌کنند. فعالیت احزاب در جهت کسب قدرت اجتماعی است، به سخن دیگر، احزاب در صدد تأثیرگذاری بر اقدام جمعی، صرف‌نظر از محتوای آن هستند» (همان، ۱۳۹۲: ۲۲۲).

گرهارد لِنسکی^۳ نیز می‌کوشد به تبیین قشربندی در جوامع انسانی بپردازد. از نظر او قدرت، نقشی محوری در شکل‌گیری نابرابری در جوامع دارد. بحث لِنسکی درباره‌ی قدرت، نهایتاً او را به این نتیجه می‌رساند که قدرت در زمانه‌ی جدید عمدتاً ناشی از توانایی ایجاد و در صورت ضرورت اعمال حقوق ویژه‌ای است که دیگران از آن برخوردار نیستند. این حقوق اگر چه در غالب موارد از

1. Karl Marx
2. Max Weber
3. Gerhard Lenski

قوانین سرچشمه می‌گیرند اما عوامل غیررسمی مانند آداب و رسوم و عرف و اعتقادات سنتی در اکثر مواقع مکمل بنیان قانونی تفاوت در میزان قدرت هستند (انصاری، ۱۳۸۷: ۱۶۷).

آنتونی گیدنز^۱ چهار نظام قشربندی را از یکدیگر تمیز می‌دهد که عبارت‌اند از: بردگی، کاستی، رسته‌ای و طبقه‌ای (گیدنز، ۱۳۸۹: ۲۳۸). گیدنز به چهار تفاوت بین نظام طبقه‌ای و دیگر نظام‌ها اشاره می‌کند که عبارت‌اند از:

۱- طبقات برخلاف انواع دیگر قشرها، به وسیله‌ی مقررات قانونی یا مذهبی ایجاد نمی‌شوند؛ ۲- طبقه اکتسابی است و امکان تحرک اجتماعی در طبقه نسبت به دیگر انواع قشربندی امکان‌پذیرتر است؛ ۳- طبقه به تفاوت‌های اقتصادی میان گروه‌ها بستگی دارد، در حالی که در انواع دیگر نظام قشربندی، عوامل غیراقتصادی معمولاً مهم‌ترند؛ ۴- در انواع دیگر نظام قشربندی، نابرابری‌ها اساساً در روابط شخصی بیان می‌شوند در حالی که در نظام‌های طبقاتی، اساساً از طریق ارتباطات غیرشخصی عمل می‌کنند (گیدنز، ۱۳۸۹: ۲۴۱-۲۴۰). گیدنز استدلال می‌کند که «دارایی، آموزش یا مهارت و نیروی کار یدی، بنیان اصلی ساختار طبقاتی سه‌گانه‌ای است که در تمام جوامع سرمایه‌داری یافت می‌شود. به‌طور عمده به دلیل این که این سه بنیان قدرت در قلمرو اقتصادی غالب است، ارتباطات اجتماعی براساس طبقه‌ی بالایی که بر دارایی موند کنترل دارند و طبقه‌ی میانی که دارایی نسبتاً زیادی ندارند ولی دارای تحصیلات ویژه و مهارت‌های بالا هستند و می‌توانند آن را در بازار مبادله کنند و طبقه‌ی پایینی یا کارگری که فقط نیروی کار یدی خود را می‌فروشند، صورت می‌گیرد» (گرب، ۱۳۷۳: ۲۰۵). گیدنز توصیه می‌کند که ساختار طبقاتی را پدیده‌ای متغیر بدانیم که به‌طور معمول متشکل از سه طبقه است ولی بر حسب میزان ساخت‌یابی متغیر است (همان، ۱۳۷۳: ۲۰۶).

ب) چهارچوب نظری

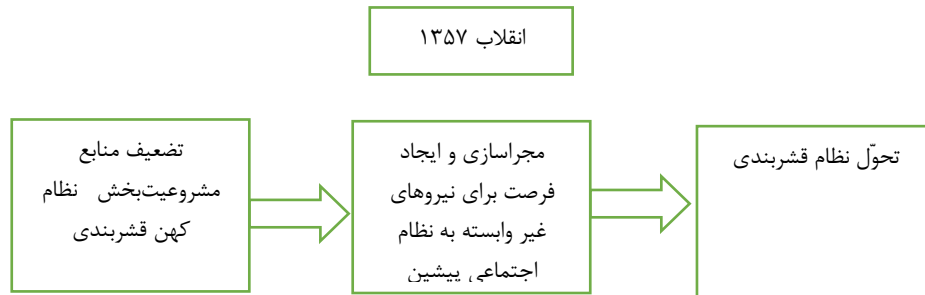
جامعه‌شناسان کلاسیک و مدرنی که درباره‌ی قشربندی و نابرابری اجتماعی سخن گفته‌اند، به نسبت انقلاب و قشربندی و تغییر و تحولاتی که در فرم قشربندی پس از انقلاب رخ می‌دهد، کم‌تر توجه کرده‌اند. نظریه‌های ناظر به وقوع انقلاب را معمولاً به سه دسته‌ی سلطه‌گرا، کارکردگرا، و روان‌شناختی و گزینش عقلانی تقسیم می‌کنند. در میان آن‌ها، سلطه‌گراها توجه ویژه‌ای به طبقات داشته‌اند و می‌توان گفت به‌نوعی نسبت انقلاب و قشربندی را در دوران انقلاب و نه پس از آن - مورد واکاوی قرار داده‌اند. از برجسته‌ترین این نظریه‌پردازان، مارکس است. رهیافت مارکس نسبت به انقلاب ریشه در دیدگاه او درباره‌ی ساختار طبقاتی و چگونگی گذار آن

1. Anthony Giddens

از مرحله‌ای به مرحله‌ی دیگر دارد (پناهی، ۱۳۸۹: ۱۰۵). از نظر مارکس، انقلاب تحوّل بنیادی در یک وجه تولید و نشانه‌ی گذار به وجه تولید دیگر است. از آنجایی که سرنوشت طبقه‌ی حاکم به سرنوشت وجه تولید بستگی دارد، با دگرگونی نیروهای تولیدی جامعه، طبقه‌ی حاکمه در نهایت پایگاه خود را از دست می‌دهد و فرو می‌پاشد. توانایی طبقه‌ی حاکمه در هر عصری برای تطبیق خود با شرایط تولیدی تحوّل یافته، بسیار محدود است. در آغاز هر دوره‌ی تاریخی، طبقه‌ی حاکمه پیشتاز است، اما با تحوّل در شیوه‌ی تولید کل روبنای اجتماعی مانع پیشرفت می‌شود. به همراه این تحوّل، طبقه‌ی جدیدی که سرنوشتش به آینده تعلق دارد، پدید می‌آید و به تدریج عنصر اساسی وجه تولید رو به رشد را تشکیل می‌دهد. با وقوع انقلاب، طبقه‌ی بالنده‌ای که موقتاً منافع کل جامعه را نمایندگی می‌کند، قدرت را به دست می‌گیرد (بشیریه، ۱۳۹۰: ۲۹). بر مبنای دیدگاه مارکس، انقلاب نهایی با حذف دشمنی طبقاتی و برچیدن بساط دولت پایان خواهد یافت؛ زیرا دولت چیزی جز بازتاب منافع طبقه‌ی مسلط در دوره‌ی مورد نظر نیست (کوهن، ۱۳۹۳: ۴۱). در دیدگاه سلطه‌گراها، به نقش طبقات در انقلاب توجه شده است، حال آن‌که هدف ما در این پژوهش، واکاوی تأثیر انقلاب بر طبقات است. بنابراین، می‌توان گفت خلاء نظری درباره‌ی تأثیر انقلاب بر قشر بندی وجود دارد و این موضوع کم‌تر از سوی نظریه‌پردازان مورد توجه قرار گرفته است.

لذا ما در این‌جا، توجه خود را به زمینه‌ی مورد مطالعه معطوف می‌کنیم. مدّعی ما در این پژوهش این است که با وقوع انقلاب و جابه‌جایی قدرت، با توجه به ماهیت متفاوت نظام جدید با نظام پیشین و تعلق صاحبان قدرت در بلوچستان به نظام پیشین، آن‌ها از صحنه‌ی قدرت کنار گذاشته می‌شوند و نیروهای هم‌سو با ماهیت نظام جدید صاحب نفوذ می‌شوند. تغییرات آمرانه‌ی اصلاحی که در اواخر دوره‌ی پهلوی به یک روند اجتماعی مبدل شده بود، فضا و فرصت را برای حذف نیروهای صاحب نفوذ پیشین فراهم کرد و وقوع انقلاب منجر به میسر کردن حضور نیروهای جدید شد. به عبارت دیگر، وقوع انقلاب منجر به تضعیف منابع مشروعیت‌بخش نظام کهن می‌شود و با مجراسازی و ایجاد فرصت برای نیروهای جدید، شرایط را برای حضور آنان در مناسبات قدرت فراهم می‌کند.

مدلی برای توضیح تحول در قشربندی بلوچستان پس از



۴. روش شناسی

در این پژوهش، از روش اسنادی و مصاحبه با مطلعین کلیدی استفاده شده است. برای دسترسی به اطلاعات مورد نیاز، از کتاب‌ها، مقالات، مجلات و اسناد مرتبط با پژوهش استفاده شده است. در مورد کتاب‌ها و مقالات، از کتاب‌های فارسی و انگلیسی استفاده شده است. در مورد مجلات و روزنامه‌ها، از روزنامه‌های مرتبط با موضوع پژوهش که در سازمان برنامه و بودجه‌ی استان در زاهدان بودند، استفاده شده است. در مورد اسناد، از اسناد موجود در سازمان اسناد و کتابخانه‌ی ملی بهره برده‌ایم. همچنین برای دسترسی به آمار، از اطلاعات مرکز آمار ایران استفاده کرده‌ایم. مصاحبه با مطلعین کلیدی به سه صورت انجام گرفت: حضوری (غالب مصاحبه‌ها از این طریق انجام شد)، تلفنی، و مصاحبه از طریق ارسال ایمیل. زمان اختصاص داده شده به مصاحبه‌ها، بستگی به اطلاعات مصاحبه‌شونده‌ها و نوع مصاحبه داشت. در مصاحبه‌های حضوری، کم‌ترین مصاحبه حدود نیم ساعت و بیش‌ترین مصاحبه حدود ۱۶ ساعت که در پنج شب متوالی صورت گرفت، طول کشید. به‌طور میانگین، مصاحبه‌ها حدود سه ساعت طول کشید و با توجه به زمان‌بر بودن مصاحبه‌ها، در بسیاری موارد، مصاحبه‌ها در دو جلسه انجام شد. درباره‌ی زمان اختصاص داده شده برای مصاحبه‌های تلفنی، کم‌ترین زمان حدود ۱۰ دقیقه و بیش‌ترین زمان مصاحبه حدود ۹۰ دقیقه به طول انجامید. در طی نوشتن پژوهش، مصاحبه‌ی تکمیلی هم داشته‌ایم. منظور این است که در فرایند نوشتن پژوهش، در صورت نیاز به روشن شدن یک موضوع، از مصاحبه‌شوندگان پیشین مجدداً پرسش‌هایی پرسیده شد.

روش تحلیل داده‌ها نیز در این پژوهش، تحلیل محتوای کیفی است. در این روش، بر مبنای مقوله‌های تکرار شونده در مصاحبه، محتوا را دسته‌بندی و موارد مشترک را استخراج کرده و آن‌ها را مبنای کار قرار دادیم.

۵. چشم‌انداز تاریخی بلوچستان

با توجه به داده‌های تاریخی و مطالعات زبان‌شناختی، بلوچ‌ها در مناطق شمالی ایران در منطقه بالاشاگان و با نام قوم بلاشچیک ظاهر شده‌اند (دشتی، ۱۳۹۴: ۳۹-۳۸). پس از آن، به‌علل مختلفی از جمله کمبود چراگاه (جغرافیایی) (همان، ۱۳۹۴: ۱۰۴)، فرقه‌گرایی دینی (همان، ۱۳۹۴: ۱۲۰)، سرپیچی از پادشاه (افشار، ۱۳۷۱: ۱۰۳) و شکست از دیگر گروه‌های قومی (بلوکباشی، ۱۳۶۷: ۵۰۴) به کرمان مهاجرت می‌کنند. در کرمان، سرپیچی از حُکام ایران، منجر به نزاع بلوچ‌ها با حکومت‌های مختلف می‌گردد و این امر باعث پخش شدن بلوچ‌ها در مناطق فعلی بلوچ‌نشین می‌شود (دشتی، ۱۳۹۴: ۲۲۶-۱۵۳؛ ناصری‌نیا، ۱۳۸۸: ۸۴-۷۴). در دوره صفویان، می‌توان از ثبات استقرار بلوچ‌ها در مناطق فعلی سخن گفت. تا پیش از دوره صفویه، شبانکارگی و کوچ، وجه غالب معیشت و وجه غالب سکونت مردم بلوچستان بوده است. از این دوره به بعد، یک‌جانشینی در بلوچستان نُضح می‌گیرد. از دوره صفویه تا پیش از دوره قاجار جریان‌اتی رخ می‌دهد که در شکل‌گیری نظام قشربندی بلوچستان تأثیرگذار بوده‌اند: ۱- در دوره صفویه، با ثبات استقرار بلوچ‌ها، و تفوق جمعیتی آن‌ها بر بومیان، فرهنگ بلوچی در منطقه غالب می‌شود (دشتی، ۱۳۹۴: ۲۳۷)؛ ۲- نادر شاه پس از آرام کردن بلوچ‌ها، تصمیم می‌گیرد از توان بلوچ‌ها در جهت اهداف خود بهره برد. او دو اقدام قابل توجه انجام می‌دهد: نام منطقه را از مکران به بلوچستان تغییر می‌دهد و دیگر این‌که فردی از خود بلوچ‌ها را حاکم همه‌ی مناطق بلوچ‌نشین می‌کند (دهقان و دهقان‌نصیری، ۱۳۹۴: ۱۶۷)؛ ۳- پس از مرگ نادرشاه و همچنین مرگ نصیرخان -حاکم بلوچستان-، در مناطق مختلف بلوچستان، حکومت‌های محلی‌ای شکل می‌گیرد که یکی از تبعات آن، رونق یک‌جانشینی و قالب گرفتن نظام قشربندی زاتی در بلوچستان است؛ ۴- از دوره صفویه تا پایان دوره زندیه، قبایلی از مناطق مختلف و بنا به دلایل مختلف وارد بلوچستان می‌شوند که با در دست گرفتن قدرت و تسلط بر مناطق کشاورز‌نشین، اقلیت حاکم در بلوچستان را شکل می‌دهند (بستور، ۱۹۷۹: ۲۰؛ فقیهی‌نسب و همکاران، ۱۳۸۶: ۲؛ افشار، ۱۳۷۱: ۲۷۷-۲۷۵؛ ناصری‌نیا، ۱۳۸۸: ۹۶)؛ ۵- در آدوار مختلف، ورود برده از مناطق افریقایی و هند از یک‌سو (کستلر، ۲۰۱۶؛ کرمانی، ۱۳۵۶: ۱۲۸-۱۲۷) و غارت مناطق یک‌جانشین و به‌برده گرفتن مردم مغلوب از دیگر سو (دایر، ۱۳۸۳: ۷۵)، باعث شکل‌گیری قشرهای پایین و اکثریت محکوم در بلوچستان می‌شود.

۶. تحلیل جامعه‌شناختی قشربندی در بلوچستان بر حسب توالی زمانی

الف) قشربندی بلوچستان در دوره قاجار

دوره قاجار، دوره‌ی شکل‌گیری نظام قشربندی زاتی در بلوچستان است. نظام زاتی، به نوعی نظام شبه کاستی گفته می‌شود که مبتنی بر قدرت بوده است و قدرت منجر به دستیابی به ثروت (اقتصاد) گردیده است. ادامه‌ی این وضعیت، منجر به شکل‌گیری امتیازهای تفاضلی میان زات‌های مختلف شده است. این نظام، باعث شده است تا گروه‌های مختلف به ازدواج درون‌زاتی بپردازند و افراد هر زات، شغل‌های مشخصی داشته باشند. این وضعیت در نهایت منجر به شکل‌گیری سلسله‌مراتب شده است. با توجه به تفاوت وجه غالب معیشت و سکونت در مناطق مختلف بلوچستان، ما بلوچستان را به سه منطقه‌ی مختلف، براساس وجه غالب معیشت و سکونت، تقسیم‌بندی کرده‌ایم: ۱- بلوچستان شمالی که مشتمل بر شهرستان‌های خاش، زاهدان و میرجاوه است و وجه غالب معیشت در آن‌ها، مبتنی بر دام‌داری و وجه غالب سکونت، کوچ‌نشینی بوده است؛ ۲- بلوچستان مرکزی و جنوبی که مشتمل بر شهرستان‌های سراوان، سبوسوران، مهرستان، سرباز، قصرقند، نیک‌شهر، قنوج، دلگان و ایران‌شهر است و وجه غالب معیشت در آن‌ها مبتنی بر کشاورزی و وجه غالب سکونت، یکجانشینی بوده است؛ ۳- بلوچستان ساحلی که شامل مناطق ساحلی از جمله تیس، چابهار و کنارک بوده است. در این قلمرو نیز وجه غالب معیشت مبتنی بر ماهی‌گیری و تجارت دریایی و وجه غالب سکونت نیز یکجانشینی بوده است. در ادامه، به اختصار، درباره‌ی هر کدام از موارد فوق بحث خواهیم کرد.

• قشربندی بلوچستان شمالی

در این منطقه، وجه غالب معیشت مبتنی بر دام‌داری و وجه غالب سکونت مبتنی بر کوچ‌روی بوده است. فرم قشربندی در این منطقه، به جز معدود مناطق کشاورز‌نشین، شکلی مساوات‌گرایانه و غیرمتمرکز داشته است (سالزمن، ۲۰۰۸: ۳)؛ به‌نحوی که توده‌ی قبیله در سطحی تقریباً برابر بودند و معدود قشرهای حاشیه‌ای از جمله اُستاه‌ها (اهل فن‌وهتر) و نوکرها (خدمت‌کاران بدون مزد) در سطحی پایین‌تر قرار داشتند (شه‌بخش، ۱۳۷۳: ۲۸).

• قشربندی بلوچستان مرکزی و جنوبی

قشربندی در منطقه مذکور، پیچیده‌تر از مناطق دیگر بوده است. بنابراین، با توجه به تفاوت‌های موجود می‌توان از سه الگوی قشربندی در این منطقه سخن گفت:

الگوی الف: الگوی مذکور شکل غالب در منطقه مورد نظر است. قشرهای موجود در این منطقه عبارت بوده‌اند از: ۱- حاکم (مدیر و قانون‌گذار)؛ ۲- میر یا کدخدا یا باشنده یا رئیس بورسوار

(مشاور و هم‌پیمان سیاسی- امنیتی حاکم)؛ ۳- رئیس کج‌کش، ارباب (خرده‌مالکان)؛ ۴- اُستا (اهل فن‌وهنر)؛ ۵- دَرزاده (کشاورزان بدون زمین)؛ ۶- نوکر (خدمت‌کاران بدون مزد)^۲ (برقی، ۲۵۳۶: ۶۸).

الگوی ب: الگوی مذکور در مناطق دشتیاری و باهوکلالت (از توابع شهرستان چابهار) و کهپیر و زرآباد (از توابع شهرستان گنارک) وجود داشته است. برخلاف قشربندی بلوچستان شمالی و الگوی الف قشربندی بلوچستان مرکزی و جنوبی، که یکی از وجه‌های معشیت، غالب بوده است، در مدل مورد نظر کشاورزی و دام‌داری به شکل یکسان وجود داشته است (اسپونر، ۱۹۶۹: ۱۴۴). همچنین به دلیل نزدیکی با بلوچستان ساحلی، تجارت در این منطقه رونق بیشتری داشته است. از دیگر تفاوت‌های الگوی مورد نظر با دو منطقه‌ی فوق، این است که در منطقه‌ی مورد نظر کشاورزی دیمی رواج داشته است در حالی که در مناطق دیگر، کشاورزی مبتنی بر آب قنات و رودخانه بوده است. به‌رغم تشابهات مذکور، قشربندی دو منطقه دشتیاری- باهوکلالت و کهپیر- زرآباد با یکدیگر متفاوت بوده است. بنابراین قشرهای موجود در دو منطقه را جداگانه مورد بررسی قرار می‌دهیم. قشرهای موجود در دشتیاری- باهوکلالت عبارت بوده‌اند از: ۱- حاکم (مدیر و قانون‌گذار)؛ ۲- میر یا هوت یا گرگیچ (مشاور و هم‌پیمان سیاسی- امنیتی حاکم)؛ ۳- جدگال (خرده‌مالکان)؛ ۴- دیگر زات‌ها (کوسه، بلوچ، نوهانی، هملی، بسولی، گرنگش، گدرو)؛ ۵- جت (ساربان)؛ ۶- اُستا (اهل فن‌وهنر)؛ ۷- نوکر (خدمت‌کاران بدون مزد) (مصاحبه با مهیم سردارزاده، ۱۳۹۶/۱۱/۱۰، روستای دک باهو؛ مصاحبه با واو. ب، ۱۳۹۶/۲/۱۲، چابهار). قشرهای موجود در کهپیر و زرآباد نیز عبارت بوده‌اند از: ۱- حاکم؛ ۲- هوت و سینگله (مشاور و هم‌پیمان سیاسی- امنیتی حاکم)؛ ۳- بلوچ (خرده‌مالکان)؛ ۴- جت (ساربان)؛ ۵- اُستا (اهل فن‌وهنر)؛ ۶- نوکر (خدمت‌کاران بدون مزد) (مصاحبه با میم. هوت، ۱۳۹۶/۵/۱۸، تلفنی).

برخلاف دیگر مناطق که حاکم مستقیماً مدیریت و قانون‌گذاری را بر عهده داشته است، در منطقه‌ی کهپیر و زرآباد حاکم غایب بوده است و اعمال نفوذ و قدرت آن‌ها از طریق نمایندگان آن-ها (هوت و سینگله) انجام می‌شده است.

الگوی پ: این الگوی قشربندی در منطقه جازموریان وجود داشته است. این منطقه، محل سکونت بلوچ‌هایی بوده است که از زات حاکم مستقل بوده‌اند و از سوی سردار رهبری شده‌اند

۱. در برخی از مناطق، صاحب زمین بوده‌اند، اما غالباً مالکیتی بر زمین نداشته‌اند.
۲. در غالب پژوهش‌ها، این الگوی قشربندی که مربوط به بخشی از بلوچستان است، به کل بلوچستان تعمیم داده شده است.

۱. در میان گروه‌های مذکور، با توجه به دیدگاه‌های متفاوتی که درباره‌ی سلسله‌مراتب این گروه‌ها وجود دارد و ما در مصاحبه‌ها نتوانستیم به اجماع نظری برسیم، بنابراین، آن‌ها را در کلیت «دیگر زات‌ها» که تقریباً مختص منطقه‌ی دشتیاری و باهوکلالت است، قرار دادیم.

(اسپونر، ۱۹۶۹: ۱۴۵). مدل قشربندی در این منطقه، مانند مدل قشربندی در میان عشایر بلوچستان شمالی بوده است (مصاحبه با ب. میم، ۱۳۹۷/۱/۱۰، تلفنی).

• قشربندی بلوچستان ساحلی

اقتصاد مبتنی بر تجارت دریایی و ماهی‌گیری، فرم قشربندی در این منطقه را با دیگر مناطق متمایز کرده است. به عبارت دیگر، برخلاف دیگر مناطق که مالکیت بر زمین و برخورداری از چراگاه، تعیین‌کننده‌ی موقعیت افراد بوده است، در منطقه‌ی مورد نظر، تجارت دریایی تعیین‌کننده‌ی جایگاه گروه‌ها بوده است. برخلاف تجار، ماهی‌گیرها (مید) در سطوح پایین سلسله مراتب قشربندی قرار داشته‌اند (هیوز، ۱۸۷۷: ۱۶۳؛ اسپونر، ۱۹۸۸؛ بدل‌خان، ۲۰۰۶: ۲۹۶) و گروه‌های کشاورز و دام‌دار نیز تا حدودی در منطقه حضور داشته‌اند. قشرهای اُستا و نوکر نیز در قاعده‌ی هرم بوده‌اند. در یک جمع‌بندی کلی، می‌توان قشرهای موجود در بلوچستان ساحلی را به این شکل صورت‌بندی کرد: حاکم، تجار، کشاورزان و دام‌داران، مید، اُستا و نوکر.

در مناطق عشایری، غالباً به‌عشایر، بلوچ گفته‌اند. از حیث ارتباط عشایر با یک‌جانشینان، می‌توان عشایر را به چند دسته تقسیم نمود: ۱- عشایری که از بُعد محلی، کاملاً مستقل بوده‌اند؛ ۲- عشایری که به دلیل نیاز به مناطق یک‌جانشینی از بُعد معیشت، مجبور بوده‌اند به نوعی زیر نظر حاکم باشند؛ ۳- عشایری که علاوه بر نیاز معیشتی، از لحاظ امنیتی نیز وابسته به حاکم بوده‌اند؛ چرا که از جمعیت کمی برخوردار بوده‌اند و نیازمند حمایت سیاسی مناطق یک‌جانشین بوده‌اند. حاکم به بزرگ یک‌جانشینان و سردار به بزرگ عشایر گفته می‌شده است. علاوه بر قشرهای فوق، گروه منزلتی روحانیت نیز در بلوچستان وجود داشته است که دارای سلسله مراتب خاص بوده‌اند. در رأس آن‌ها سادات و قضات بوده‌اند و ملّاه‌ها در رده‌ی پایین‌تر قرار داشته‌اند. گروه‌های تاجر نیز غالباً گورهای اهل هند بوده‌اند.

ب) قشربندی بلوچستان در دوره پهلوی

دوره‌ی پهلوی، دوره‌ی تلاش‌های رضاشاه برای نوسازی کشور است. برنامه‌های رضاشاه، مصداق مداخلات آمرانه و غیرزمینه‌مند بود که در تمام مناطق ایران، دست‌آورد یکسانی نداشت (احمدی، ۱۳۹۳: ۲۱۴-۲۰۹). اقدامات رضاشاه، پایه‌های تغییرات قشربندی در دوره‌ی بعد را فراهم نمود؛ به نحوی که استقرار ادارات (سیاسر، ۱۳۸۲: ۸۸) و آموزش و پرورش (سیاسر و رخسانی، ۱۳۸۹: ۱۷۶-۹۶) باعث ظهور طبقه‌ی متوسط جدید در بلوچستان شد. همچنین خلع سلاح (زند مقدم، ۱۳۷۰: ۴۹۰؛ احمدی، ۱۳۹۳: ۲۲۷؛ سیاسر و کامیار، ۱۳۹۲: ۷۵-۷۴) و احداث پاسگاه از قدرت نظامی خوانین کاست و استخدام برخی از آن‌ها در امنیت (همت، ۱۳۷۰: ۵۰-۴۳)، آن‌ها را وابسته

به دولت نمود. علاوه بر این، آغاز شهرنشینی، باعث ظهور مغازه‌داران و کاسب‌ها شد که جزو طبقه‌ی متوسط سنتی هستند. در دوره‌ی محمدرضاشاه، شهرنشینی گسترش یافت (سازمان برنامه و بودجه، ۲۵۳۶: ۱۳۴) و در همین راستا طبقات متوسط سنتی و جدید نیز از بُعد کمی افزایش یافتند. برنامه‌های چهارم و پنجم توسعه، وضعیت فرهنگی و اقتصادی بلوچستان را در مقایسه با گذشته، متحول کرد (استانداری سیستان و بلوچستان، ۱۳۴۸: ۹؛ ۲۵۳۶؛ حسین‌بر و ایرندگان، ۱۳۹۴: ۱۷۷). حاکم‌ها و سردارها که در دوره‌ی قاجار از قدرت تمام‌عیار در منطقه بهره می‌بردند، در دوره‌ی پهلوی، به رابط میان مردم و دولت تنزل یافتند. روحانیان شریعت‌محور درس خوانده در هندوستان که از اواخر دوره‌ی قاجار وارد بلوچستان شده بودند و به مبارزه با روی-کردهای طریقت‌محور مشغول بودند (نورائی، ۲۰۱۱)، تا پایان دوره‌ی پهلوی موفق شدند بر تعداد مدارس دینی بیفزایند (دورانی، ۱۳۹۰: ۸۹). بیان مباحث فقهی در رادیو، تدریس مسایل فقهی اهل سنت در دوره‌ی دبیرستان (بزرگ‌زاده، ۱۳۸۶: ۲۳)، راه‌اندازی شورای هماهنگی اهل سنت برای پیشبرد اهداف آموزشی و ترجمه‌ی کتاب‌ها (شهبخش، ۱۳۸۹: ۵۷-۵۸) از دیگر اقدامات روحانیت برای ترویج شریعت در بلوچستان بودند. بنابراین، در بلوچستان دوره‌ی پهلوی، دو گروه وجود داشتند که می‌توانستند به‌عنوان جای‌گزینی برای خوانین مطرح شوند: تحصیل‌کرده‌های مدارس دینی (طبقه‌ی متوسط سنتی) و تحصیل‌کرده‌های مدارس نوین (طبقه‌ی متوسط جدید). در میان دو گروه، روحانی‌ها تمایلی برای حضور در ساختارهای سیاسی رسمی و دولتی از خود نشان ندادند، در حالی که تحصیل‌کرده‌های مدارس نوین، در سال‌های پایانی دوره‌ی پهلوی، تلاش‌هایی برای حضور در مناسبات قدرت کردند که توفیقی به‌دست نیاوردند؛ چرا که از یک‌سو اسدالله علم حامی خوانین بود (طاهری، ۱۳۹۳: ۱۴۲-۱۴۰) و از دیگر سو، نفوذ آن‌ها در جامعه‌ی محلی بیش‌تر از دیگر گروه‌ها بود. تا پایان دوره‌ی پهلوی، تمامی نمایندگان مجلس (شهبخش، ۱۳۷۳: ۲۵۳-۲۵۲) و سیاستمداران دیگر از جمله فرماندارها و بخشدارها، یا از میان خوانین بودند یا از میان غیر بومی‌ها. وضعیت قشربندی بلوچستان در دوره‌ی پهلوی، مطابق جدول زیر بوده است:

جدول ۲. وضعیت قشربندی بلوچستان در دوره‌ی پهلوی

کل بلوچستان		وجه تولید رده‌بندی	
حاکم‌ها و سردارها		بالا	
شهری		روستایی	عشایر
جدید	سنتی		

کل بلوچستان				وجه تولید رده‌بندی
کارمندان، نظامی‌ها	مغازه‌داران، روحانی‌ها، پیشه‌وران	قشرهای متوسط و خرده- مالکان، روحانی‌ها	دام‌داران یا حشم‌داران	متوسط
کارگران صنعتی و کارگران ساختمانی		روستایی‌های بدون زمین، آستاه‌ها و نوکرها	چوپان‌ها و نوکرها	پایین

(مأخذ: یافته‌های پژوهش)

ج) انقلاب اسلامی و تحول قشربندی اجتماعی در بلوچستان

وقوع انقلاب از بعد سیاسی، نقطه‌ی عطفی در تاریخ معاصر ایران به‌طور کلی و بلوچستان به‌طور خاص و به‌لحاظ محلی است. به لحاظ ملی، برای نخستین بار حادثه‌ای در کشور رخ داد که تمامی کشور را تقریباً به شکلی یکسان تحت تأثیر قرار داد. نه مانند دوران پیشین بود که وقوع یک تغییر در ایران و درگیری‌های ناشی از آن، دولت را از پرداختن به منطقه‌ای حاشیه‌ای چون بلوچستان غافل کند و هر کس در آن ادعای خودمختاری کند و حکومت محلی تشکیل بدهد و نه مانند ورود دولت مدرن به ایران بود که مرحله به مرحله به مناطق مختلف وارد شود. انقلاب حتی چند ماه پیش از وقوع نیز مردم بلوچستان را تحت تأثیر قرار داده بود. به لحاظ محلی، بلوچستان نخستین بار هم‌گام با دیگر مناطق تغییر و تحولات را درک نمود. به‌عبارت دیگر، شرایط کشور تغییر کرده بود و بلوچستان دیگر آن جامعه‌ی محبوس و خودبسندگی پیشین نبود و از سوی دیگر، دولت توانسته بود بیش‌تر از هر زمانی در بلوچستان و مناطق مرزی و حاشیه‌ای حضور داشته باشد. در روزهای منتهی به انقلاب، بیش‌ترین تحرکات بلوچستان، تحت تأثیر زاهدان بود. به‌عبارت دیگر، وقوع انقلاب در ۲۲ بهمن ماه، مردم بلوچستان را به‌طور یکسان تحت تأثیر قرار نداد (حسینی، ۱۳۸۸: ۱۱۵). با وجود حضور موردی مردم بلوچستان در جریانات انقلاب، باز هم بلوچستان در حاشیه بود و جریانات انقلاب، به آن شدتی که در بسیاری از نقاط ایران دنبال می‌شد، در بلوچستان رخ نداد (بولتن خبرگزاری پارس، ۱۳۵۷/۱۲/۱۶). تحولات مربوط به قشربندی بلوچستان پس از انقلاب را با بحث درباره‌ی وضعیت گروه‌ها و نیروهای اجتماعی مطرح در بلوچستان ادامه می‌دهیم.

• حاکم‌ها و سردارها (خوانین)

وقوع انقلاب و روی کار آمدن جمهوری اسلامی ایران با شعار حمایت از مستضعفین، حاکم‌ها و سردارها را به حاشیه راند. نظام جدید، به این قشر، اعتماد نداشت؛ چرا که آن‌ها از یک‌سو نمایندگان نظام شاهنشاهی بودند و از سوی دیگر، عامل نابرابری قلمداد می‌شدند. در ماه‌های اولیه‌ی انقلاب، قشرهای پایین تحت تأثیر گروه‌های چپ به مقابله با خوانین پرداختند؛ به نحوی که زمین‌های کشاورزی خوانین در برخی مناطق سراوان توسط مردم تصرف شد و خان برای مدتی روانه‌ی زندان شد (مصاحبه با عبدالسلام بزرگ‌زاده، ۱۳۹۵/۸/۲۱، زاهدان). در چنین فضایی، خوانین تصمیم می‌گیرند با هم‌دیگر متحد شوند و اختلافات پیشین را کنار بگذارند (مصاحبه با چنگیز بارک‌زهی، ۱۳۹۶/۱/۱۰، ایران‌شهر). هدف آن‌ها از یک‌پارچگی، اخذ امتیازاتی از نظام جدید بود. در این بین، خلع سلاح دو پاسگاه از سوی محمدخان میرلاشاری (بولتن خبرگزاری پارس، ۱۳۵۷/۰۷/۰۸)، علاوه بر بی‌اثر کردن اتحاد خوانین، نظام را برای برخورد جدی با این گروه، مصمم‌تر می‌کند. موضع دادستان زاهدان (بنی‌نجر) به‌عنوان نیروی کاتالیزوری بود تا مردم و نظام را علیه آن‌ها بسیج نماید. وی منتقد عدم شفافیت موضع شورای انقلاب، نسبت به خوانین بود. بنابراین، خواستار برخورد جدی و اخذ موضع شفاف شورای انقلاب نسبت به آن‌ها شد. تأخیر در این امر، استعفای وی را به‌همراه داشت (همان، ۱۳۵۸/۰۹/۱۹). استعفای وی، موج شدیدی از اعتراض را در میان دانشجویان و دانش‌آموزان زاهدانی برانگیخت^۱ (همان، ۱۳۵۸/۰۹/۲۷). انتخابات مجلس شورای ملی، قدم دیگر برای حذف خوانین بود. در این انتخابات، تمامی خوانین شرکت‌کننده از گردونه‌ی رقابت‌ها حذف شدند و از چهار نماینده‌ی مجلس، سه روحانی، روانه‌ی مجلس شد (همان، ۱۳۵۹/۰۲/۲۲؛ ۱۳۶۰/۰۴/۰۶). پس از مشخص شدن موضع نظام جدید با خوانین از یک سو و احساس خطر آن‌ها از دستگیر شدن به‌خاطر تعلق به نظام پیشین از دیگر سو، آن‌ها غالباً به خارج از کشور رفتند.

در بستر مورد نظر، بازماندگان خوانین روی کردهای مختلفی اتخاذ کردند. خوانین سنتی، می‌کوشیدند در فضای محدود موجود، میدانی برای کنش‌گری خویش ایجاد نمایند. بنابراین، مناسبات خویش را با گروه‌های وابسته‌ی پیشین حفظ کردند و به مرور از طریق نفوذ در نهادهای امنیتی-قضایی، به واسطه‌ی مردم و دولت مبدل گشتند. برخی از این خوانین سنتی، روی‌کردی

۱. این گروه معترض، در پایان بیانیه‌ای را منتشر کردند که بخشی از مفاد آن از این قرار است: «۱- ما خواهان روشن شدن هر چه زودتر مواضع شورای انقلاب در قبال مسائل مطروحه در این منطقه بخصوص مسئله‌ی خوانین و فئودالها هستیم؛ ۲- اقدامات انقلابی دادستان قاطع انقلاب را مبنی بر تقسیم اراضی بر طبق حدیث تأیید نموده و همچنین خلع سلاح خوانین و محاکمه‌ی این جنایتکاران را شدیداً خواستار بوده و پذیرش استعفای دادستان را اقدام در جهت تثبیت حاکمیت خوانین می‌دانیم» (بولتن خبرگزاری پارس، ۱۳۵۸/۰۹/۲۷).

انفعالی اتخاذ کردند و با از دست دادن منابع اقتصادی، زندگی اشرافی فقیرمنشانه اتخاذ کردند. خوانین واقع‌بین تحصیل‌کرده، فضای بوروکراتیک را فضای مناسبی برای کنش‌گری یافتند و از این طریق درصدد کنش‌گری برآمدند. در واقع، آن‌ها به‌جای تلاش برای کنش‌گری در بستر سنت، کنش‌گری در فضای جدید را برگزیدند و با هویت «بلوچ تحصیل‌کرده» کوشیدند از محدودیت‌های در نظر گرفته شده برای خوانین در امان باشند. برخی دیگر نیز، کوشیدند از طریق حضور در بازار آزاد و یا فعالیت در زمینه‌ی اقتصاد غیررسمی و درآمد ناشی از آن، فضای برای کنش‌گری فراهم نمایند. با این حال، فراهم شدن شرایط برای کنش‌گری آن‌ها، نیازمند فرآیند گذار بود. احمدرضا طاهری، این فرآیند گذار را به دو دوره تقسیم کرده است: دوره‌ی طرد و دوره‌ی جذب. دوره‌ی طرد، مربوط به ده سال نخست انقلاب اسلامی است. در این دوره، جمهوری اسلامی، بازیگری جدید در سیاست بلوچستان بود و در موضع انتخاب دشوار چگونگی برخورد با مسائل امنیتی و سیاسی بلوچستان قرار داشت. بنابراین، خوانین که در ادوار مختلف، حلقه‌ی واسط بین دولت و مردم بودند به‌حاشیه رانده شدند. دوره‌ی جذب مربوط به دهه‌ی دوم انقلاب (او پس از آن است). در این دوره، جمهوری اسلامی، سیاست خود را مورد بازنگری قرار داد و خط‌مشی جذب را در پیش گرفت. بنابراین، از سازوکارهای مختلفی چون عفو عمومی و ایجاد نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در امور اهل سنت استفاده کرد (طاهری، ۲۰۰۹: ۲۹). دوره‌ی جذب که از دهه‌ی دوم انقلاب آغاز شده است را می‌توان به دو دوره‌ی جذب اولیه و جذب متأخر تقسیم کرد. سیاست جذب متأخر مربوط به سیاست‌های نظام پس از بروز ناامنی‌های ناشی از گروه جندالله است که یکی از راه‌کارهای مقابله با آن، طرح مسلح کردن طوایف بود (جنایت محکوم؛ بلوچستان، بیم‌ها و امیدها، ۱۳۸۸: ۲۲) که در پی آن، بسیاری از خوانین و دیگر سرداران نوظهور وارد معادلات شدند و میدان بازتری برای کنش‌گری آن‌ها فراهم شد. در این دوره، فضا هم برای خوانین سنتی فراهم شد و هم خوانین بروکراتیک. در میان حاکم‌ها و سردارها، به جز معدود حاکم‌های متنقذ (مانند حمیدالله سردارزهی)، سردارها نفوذ و کارکرد بیش‌تری در معادلات سیاسی ایفا می‌کنند. علاوه بر این، کسب پست‌های کلان سیاسی در استان، پس از دولت موقت، برای نخستین بار سهم خوانین بروکراتیک شد و به سمت‌هایی چون معاونت استاندار (حامد علی مبارکی) دست یافتند.

• تحصیل‌کرده‌های مدارس دینی

با وقوع انقلاب، برای نخستین بار، یکی از مولوی‌ها به‌عنوان نماینده‌ی مردم بلوچ با سران مملکت به گفت‌وگو می‌پردازد. نخستین روزهای انقلاب، مولوی عبدالعزیز حزب اتحادالمسلمین را تأسیس نمود. او هدف این حزب را حفظ حقوق ملی و دینی مردم استان اعلام نمود (بولتن خبرگزاری

پارس، ۱۳۵۷/۱۲/۱۶). از این دوره به بعد، تنش‌های دینی درباره‌ی دین رسمی کشور و دیگر مسائل سیاسی از جمله برگزاری رفراندوم و انتخابات شورای شهر، باعث درگیری میان روحانیت و نظام شد. برای تدوین قانون اساسی، انتخابات اولین دوره‌ی مجلس خبرگان برگزار شد و مولوی عبدالعزیز و حمیدالله میرمراذهی به مجلس خبرگان راه یافتند (همان، ۱۳۵۸/۰۵/۱۳). با توجه به تقابلی که در زمینه‌ی تنظیم قانون اساسی میان رهبران اهل سنت و نظام شکل گرفته بود، رهبران اهل سنت تصمیم گرفتند تا شورای مرکزی سنت (شمس) را تشکیل دهند. در این شورا، بزرگان اهل سنت کشور حضور داشتند و درباره‌ی حقوق اهل سنت بحث می‌کردند. این سازمان در سال ۱۳۶۰ ه.ش آغاز به کار کرد (همان، ۱۳۶۰/۰۲/۰۸). فعالیت این شورا یک سال بعد ممنوع اعلام شد و تعدادی از اعضای آن دستگیر شدند. با توجه به تنش میان روحانیت اهل سنت با نظام، تلاش‌هایی برای روی کار آوردن روحانیت هم سو با نظام صورت گرفت. این تلاش‌ها ناکام بود؛ چرا که مولوی عبدالعزیز از نفوذ قابل توجهی در میان مردم برخوردار بود و دیگر مولوی‌ها، از پایگاه مردمی قابل توجهی برای مقابله با وی برخوردار نبودند (مصاحبه با پیرمحمد ملازهی، ۱۳۹۵/۱۲/۱۳، تهران). در یک جمع‌بندی کلی، با وجود آن‌که روحانیت در سال‌های اولیه‌ی انقلاب، رهبری دینی-سیاسی را بر عهده داشت، به سبب داشتن اصطکاک با نظام، به حاشیه رانده شد. روحانیت بلوچ اهل سنت در اوایل انقلاب نسبت به جمهوری اسلامی، رویکردهای متفاوتی اتخاذ کرد: ۱- روحانیتی که به لحاظ ایدئولوژیک، کنش‌گری مستقیم در امور سیاسی را برای علما ضروری نمی‌دانست. بنابراین، روی‌کردی منفعلانه اتخاذ کرد؛ مانند مولوی محمدعمر؛ ۲- روحانیتی که خلأ قدرت موجود را فرصت مناسبی برای کنش‌گری روحانیت و حضور در مناسبات سیاسی می‌دانست؛ مانند مولوی مصلح‌الدین؛ ۳- قشر واقع‌بین که به‌رغم آگاهی نسبت به اصطکاک ایدئولوژیک با تشیع، این اصطکاک را تبدیل به تقابل نکرد و با نظام همکاری کرد؛ مانند مولوی عبدالعزیز؛ ۴- گروهی که در تضاد کامل قرار گرفت؛ مانند مولوی عبدالملک (مصاحبه با پیرمحمد ملازهی، ۱۳۹۵/۱۲/۱۳، تهران). از اوایل دهه‌ی شصت تا روی کار آمدن دولت اصلاحات، تقریباً روحانیت نقش محسوسی در مناسبات قدرت نداشت. با وجود به حاشیه رانده شدن روحانیت از مناسبات سیاسی، آن‌ها به تلاش‌های خود برای بسط شریعت در جامعه ادامه دادند. پیش از انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۳۷۶ ه.ش، حادثه‌ی مسجد شیخ فیض مشهد^۱، باعث افزایش نفوذ روحانیت در میان مردم شد (دهقان و دهقان‌نصیری، ۱۳۹۴: ۲۶۷). در همین جهت و در انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۳۷۶ ه.ش، با شعار اصلی قانون‌گرایی، مشارکت مردم ناگهان دو برابر شد (حسینی، ۱۳۸۵: ۶-۷). در دوره‌ی اصلاحات، فضای سیاسی

۱. در بهمن ماه سال ۱۳۷۲، مسجد شیخ فیض مشهد شبانه تخریب شد و به فضای سبز تبدیل شد. این واقعه، موجی از اعتراض را در میان اهل سنت از جمله مردم زاهدان برانگیخت.

بازتری برای مردم بلوچ و روحانیت فراهم شد و برخی از بلوچها با حمایت روحانیت، پس از مدتها وارد جریانات سیاسی شدند (جنایت محکوم؛ بلوچستان، بیمها و امیدها، ۱۳۸۸: ۱۹).

پس از دوره‌ی خاتمی و روی کار آمدن دولت نهم، جریاناتی رخ داد که منجر به بی‌اعتمادی نسبت به روحانیت سنی شد. عبدالملک ریگی - از تحصیل کرده‌های مدارس دینی - که به اصطلاح نارضایتی‌هایی از حاکمیت داشت، در سال ۱۳۸۲ ه.ش گروه جندالله را تأسیس کرد (نورایی، ۲۰۱۵: ۸۳). این گروه خود را مدافع حقوق دینی - قومی مردم بلوچ اعلام کرد. عملیات نظامی این گروه از اواخر سال ۱۳۸۴ ه.ش آغاز شد (جنایت محکوم؛ بلوچستان، بیمها و امیدها، ۱۳۸۸: ۱۵).

برای مقابله با اقدامات گروه جندالله و برقراری امنیت در منطقه، بازگشت به ساختار سنتی در دستور کار قرار گرفت و طرح مسلح کردن طوایف و سردارسازی دنبال شد (همان، ۱۳۸۸: ۲۲).

بنابراین، روحانیت تا پایان دولت دهم، در حاشیه قرار گرفت و سردارها نفوذ بیشتری نسبت به قبل در حاکمیت پیدا کردند. با روی کار آمدن دولت جدید، فضای سیاسی بازتری برای روحانیون فراهم شد. دولت در انتصاب مردم محلی از نظر آنها بهره می‌برد، در جلسات اداری حضور دارند و از نفوذ دینی نیز برخوردارند. مکاتب و حوزه‌های علمیه‌ی خود را در هر شهرستان دارند و هر ساله در مراسمی تحت‌عنوان ختم بخاری، دانش‌آموختگان مدارس خود را تحویل جامعه می‌دهند. درآمد روحانیت نیز از چنده (پولی که برای تأمین مخارج مدارس و مساجد از مردم گرفته می‌شود)، زکات، خیرات و کمک‌هایی که صاحبان ثروت به آنها می‌دهند، تأمین می‌شود.

نفوذ روحانیت در همه‌ی بلوچستان یکسان نیست. در بلوچستان شمالی - خصوصاً زاهدان - جریان مسجد مکی با مدیریت مولوی عبدالحمید اسماعیل‌زهی، از نفوذ قابل توجهی برخوردار است. در حلقه‌ی مرکزی جریان مسجد مکی، علاوه بر روحانیون، برخی از نخبگان برجسته‌ی بلوچ از جمله روشن‌فکران، نمایندگان مجلس و کارمندان دولتی حضور دارند (طاهری، ۲۰۰۹: ۳۰). از جمله مصادیق تعیین‌کنندگی جریان مسجد مکی، می‌توان به نقش آن در انتخابات مجلس شورای اسلامی و شورای شهر اشاره کرد. در واقع، قشر تحصیل‌کرده شامل سیاست‌مداران و کارمندان، در صورتی موفق به نقش‌آفرینی خواهند شد که مورد حمایت روحانیت باشند تا توده‌ی مردم از آنها حمایت کنند. البته باید اشاره کرد که حمایت مردمی از روحانیت در دیگر مناطق مانند زاهدان نیست و می‌توان از نفوذ دیگر گروه‌های اجتماعی در مناسبات قدرت سخن گفت. برای نمونه، در شهرستان سراوان رهبران دینی و قبیله‌ای از نفوذ چندانی در میان مردم برخوردار نیستند (همان، ۲۰۰۹).

• تحصیل کرده‌های مدارس نوین

در سال‌های نخست انقلاب، احزاب با گرایش چپ، دینی و ملی‌گرا فعال بودند. در میان احزاب مذکور، احزاب ملی‌گرا برای جوانان جذابیت نداشتند؛ چرا که بر فاکتورهای قومی فارس و زبان فارسی تأکید می‌کرد و فاکتورهای قومی را به حاشیه می‌راندند. احزاب دینی هم چون جنبه‌ی شیعی داشتند، مورد استقبال قرار نگرفتند. در میان این احزاب، احزابی که بر برابری و رفع تبعیض تأکید می‌کردند، مورد توجه قرار گرفتند و گرایش به احزاب چپ شدت گرفت. علاوه بر این جذابیت، گروه‌های چپ در این مناطق تبلیغات بیش‌تری کرده بودند و در نهایت با استقبال زیادی روبه‌رو شد (مصاحبه با محمدعثمان حسین‌بر، ۱۳۹۵/۹/۹، زاهدان). مهم‌ترین گروه‌های چپ‌گرا در بلوچستان در اوایل انقلاب عبارت‌اند از: ۱- ستاره‌ی سحر؛ ۲- نبرد بلوچ؛ ۳- کانون فرهنگی سیاسی خلق بلوچ؛ ۴- جنبش مردم بلوچ؛ ۵- سازمان دموکراتیک مردم بلوچستان (حسین‌بر و ایرندگان، ۱۳۹۴: ۱۸۵). گروه اخیر، گرایش ناسیونالیستی چپ را در بلوچستان منعکس می‌کرد. در مرام‌نامه‌ی این حزب، خودمختاری محلی با حفظ وحدت ملی و ارضی مورد تأکید بود (ملّاهی، ۱۳۸۰: ۱۰۳). گروه‌های چپ‌گرا علاوه بر سازمان‌های سیاسی و انتشار نشریات به تحریکات قومی نیز متوسّل شدند (حسین‌بر و ایرندگان، ۱۳۹۴: ۱۸۷). آن‌ها با سردادن شعارهای خودمختاری طلبانه و بسیج مردم برای به سقوط کشاندن حکومت، سعی می‌کردند تا پناهگاه مناسبی برای پناه‌آوردن علاقه‌مندان به «بلوچیت» ایجاد کنند. نیروهای چپ به‌طور مختلف می‌کوشیدند میان روحانیان، حاکم‌ها و سردارها و سپاه پاسداران اختلاف بیاندازند. آن‌ها با طرح ظلم و ستم خوانین و برانگیختن احساسات جوانان علیه آن‌ها، سپاه را واداشتند تا دست به مبارزه با خوانین بزند (مقصودی، ۱۳۸۰: ۳۵۱). پس از مدتی، با شدت گرفتن جنگ بین نیروهای چپ‌گرا در مرکز و دولت انقلابی، تحریکات گروه‌های چپ‌گرا از مرحله‌ی مبارزه‌ی مدنی، به سمت مرحله‌ی نظامی تغییر جهت داد (حسین‌بر و ایرندگان، ۱۳۹۴: ۱۸۷). پس از سرکوب گروه‌های چپ، تعدادی از آن‌ها دستگیر یا اعدام شدند و تعدادی از آن‌ها به خارج از کشور رفتند (طاهری، ۲۰۰۹: ۱۷۹). اگر چه جهت‌گیری غالب بلوچ تحصیل‌کرده در قالب گروه‌های چپ بود، اما در برخی از مناطق، گروه‌ها و انجمن‌های با گرایش دینی نیز تا مدتی فعال بودند. از جمله‌ی آن‌ها می‌توان به «انجمن اسلامی دانش‌آموزان بلوچ» اشاره کرد (مصاحبه با محمدحسین رئیسی، ۱۳۹۵/۹/۲۲، چابهار).

این گروه اگر چه زاییده‌ی دولت مدرن بوده است، اما هیچ‌گاه در معادلات جدی گرفته نشده است. جهت‌گیری سیاسی - اجتماعی بلوچ تحصیل‌کرده را می‌توان در دو دسته صورت‌بندی کرد: جهت‌گیری مستقل و جهت‌گیری وابسته. جهت‌گیری مستقل [با تأکید بر گروه‌های چپ] مربوط به نسل اول است که وقوع انقلاب را فرصتی برای کنش‌گری مستقل طبقه‌ی متوسط

جدید می‌دانست (مصاحبه با عبدالوهاب شُهلای بُر، ۱۳۹۵/۱۲/۱۱، تهران)، اما از یک سو به دلیل تقابل با حاکمیت و از دیگر سو، تضاد با خوانین (به دلیل تأکید چپ‌ها بر برابری) و روحانیت (به دلیل گرایش‌های کمونیستی چپ‌ها) به حاشیه رانده شدند (مصاحبه با محمدعثمان حسین‌بُر، ۱۳۹۵/۹/۹، زاهدان). پس از این دوره، با توجه به غالب بودن فعالیت گروه‌های چپ، توده‌ی مردم تحصیل کرده را مترادف با چپی بودن تلقی می‌کردند و این امر منجر به بی‌اعتمادی مردم به تحصیل کرده‌ها شده بود. بنابراین، آن‌ها کوشیدند از طریق جلب نظر روحانیت، به قیمت از دست دادن استقلال خود، نظر توده‌ی مردم را تغییر دهند. بنابراین، به‌عنوان گروهی وابسته و تبعی، در سایه‌ی روحانیت ایفای نقش کردند (مصاحبه با عبدالوهاب شُهلای بُر، ۱۳۹۵/۱۲/۱۱، تهران). قشر تحصیل کرده علاوه بر کنش‌گری از مجرای نهاد دین، از کانال صاحبان ثروت و خوانین نیز برای کنش‌گری استفاده می‌کند.

• صاحبان ثروت

با توجه به شیوه‌های متفاوت معیشت و نیاز متقابل مردم به تولیدات مناطق هم‌جوار، مبادلات کالا به کالا از دیرباز در بلوچستان رواج داشته است. گور، لوطیا و کتری مردمی بوده‌اند که به تجارت اشتغال داشته‌اند و در مناطق مختلف بلوچستان حضور داشته‌اند. از اوایل قرن بیستم با بروز جنگ انگلیس با افغان‌ها و بلوچ‌ها، تجارت اسلحه نیز رونق گرفته است (کلهر و همکاران، ۱۳۸۷: ۱۷۱). مبادلات اسلحه و تجارت برده تا اوایل حکومت پهلوی از رونق فراوانی برخوردار بوده است (نادریان‌فَر، ۱۳۸۴: ۱۰۴-۱۰۳). با ورود دولت مدرن و تلاش برای مقابله با ناامنی، برخی از شکل‌های پیشین معیشت جای خود را به شکل‌های نوین داد. در گذشته تجارت اسلحه و برده از یک سو و غارت از دیگر سو رونق داشت، اما با ورود دولت مدرن، این گونه‌های تجارت به مرور از رونق افتادند و پدیده‌ی جدیدی به نام قاچاق رونق گرفت. با ممنوعیت کاشت تریاک در ایران، قاچاق تریاک در بلوچستان نیز رواج یافت. رواج قاچاق مواد مخدر در بلوچستان علل متعددی دارد: مجاورت ایران با کشورهای تولیدکننده‌ی مواد مخدر از جمله هلال طلایی (افغانستان و پاکستان) و ارزان بودن و کم‌خطرتر بودن حمل و نقل زمینی نسبت به حمل و نقل دریایی و هوایی از جمله موارد رونق گرفتن قاچاق مواد مخدر در ایران هستند (بافقی و همکاران، ۱۳۸۹: ۵۹۴-۵۹۱). بلوچستان از مناطق مرزی ایران و از همسایگان کشورهای موسوم به هلال طلایی است که بخش قابل توجهی از تریاک جهان در این مناطق تولید می‌شود (همان، ۱۳۸۹: ۵۹۱). با وقوع انقلاب و پس از آن، آغاز جنگ ایران و عراق و فراهم شدن شرایط مساعد برای مبادلات تریاک از مرزهای بلوچستان و پس از آن درآمد سرشار حاصل از فروش تریاک و دیگر مخدرات در بلوچستان، باعث ظهور گروه صاحب ثروت جدیدی در بلوچستان شد. قاچاق سوخت

نیز از دیگر مصادیق اقتصاد غیررسمی است که عاملان آن سود سرشاری کسب می‌کنند. علاوه بر اقتصاد غیررسمی، افراد دیگری نیز بودند که ثروت خود را از راه‌هایی غیر از قاچاق کسب کردند. بنابراین، می‌توان صاحبان ثروت در بلوچستان را به دو دسته تقسیم‌بندی کرد: ۱- اشراف سنتی: شامل خوانین، زمین‌داران، تجار و بازرگانان پیشین بلوچستان؛ ۲- تازه به دوران رسیده‌ها (نوکیسه‌ها): شامل افراد فعال در زمینه تجارت رسمی، غیر رسمی (قاچاق کالا، سوخت و مواد مخدر) و افرادی که ثروتشان را از طریق فعالیت در کشورهای حوزه‌ی خلیج فارس کسب می‌کنند (مصاحبه با محمدعثمان حسین‌بر، ۱۳۹۵/۹/۹، زاهدان).

این گروه اگر چه واجد جمعیت قابل توجهی در بلوچستان نیست، اما در بسیاری از جریان‌های سیاسی بلوچستان نقش تعیین‌کننده دارد. با توجه به گستره‌ی نفوذ و قدرت تعیین‌کنندگی، صاحبان ثروت را می‌توان در دو دسته صورت‌بندی کرد:

۱- گروهی از صاحبان ثروت که گستره‌ی نفوذ آن‌ها محدود و قدرت تعیین‌کنندگی آن‌ها در سطح محلی است. این دسته از صاحبان ثروت برای مشروعیت‌بخشی خویش، رابطه‌ی بدون تنش با روحانیان و خوانین دارند و نقش قابل توجهی در تأمین منابع اقتصادی آن‌ها ایفا می‌کنند؛

۲- گروهی از صاحبان ثروت که گستره‌ی نفوذ و قدرت تعیین‌کنندگی آن‌ها در سطح کلان است. این دسته از صاحبان ثروت، مشروعیت خویش را نه از جامعه‌ی محلی، بلکه به واسطه‌ی نفوذ در نهادهای حاکمیتی کسب می‌کنند. بنابراین، برای مشروعیت‌بخشی به خویش، به نهاد روحانیت و یا سنت (خوانین) وابسته نیستند. به نظر می‌رسد که این دسته از صاحبان ثروت، از قدرت چانه‌زنی بالایی در سطوح کلان کشور برخوردار هستند و با هسته‌های مرکزی قدرت در کشور رابطه دارند. لذا می‌توان از آن‌ها به‌عنوان نخستین گروهی که در سطح ملی قدرت کنش‌گری دارد، نام برد (مصاحبه با عبدالوهاب شهلی‌بر، ۱۳۹۵/۱۲/۱۱، تهران).

با توجه به تفاوت زمینه‌های اجتماعی- فرهنگی در مناطق مختلف بلوچستان، نفوذ گروه‌های اجتماعی در مناطق مختلف، متفاوت است. در زاهدان، به‌رغم نفوذ سردارها، مسجد مکی، جریان‌های سیاسی را جهت‌دهی می‌کند. در مناطقی مانند ایران‌شهر و سراوان هر کدام از گروه‌های اجتماعی مذکور سهمی در معادلات قدرت دارند. در منطقه‌ای مانند چابهار، خوانین و روحانیت بیش‌ترین نفوذ را در میان توده‌ی مردم دارند. در منطقه‌ای مانند خاش، سردارها از نفوذ قابل توجهی برخوردار هستند. نکته‌ی قابل توجه در همه‌ی مناطق مذکور این است که صاحبان ثروت به‌واسطه‌ی قدرت اقتصادی و در مواردی قدرت سیاسی، نقش قابل توجهی در تعیین-

۱. نفوذ جریان مکی در مناسبات سیاسی، محدود به شهرستان زاهدان نیست و قدرت تعیین‌کنندگی آن در سطح استان است.

کنندگی مناسبات دارند. با وجود این، در غالب موارد، کنش‌گری آن‌ها در قالب روحانیت، خوانین و تا حدودی تحصیل‌کرده‌ها نمود می‌یابد. بنابراین، در میان گروه‌های مذکور، صاحبان ثروت از نفوذ و قدرت بیش‌تری نسبت به دیگر گروه‌ها در بلوچستان برخوردارند.

علاوه بر تنش میان روحانیت و برخی از صاحبان ثروت، مواردی از تنش میان دیگر گروه‌ها نیز وجود دارد. برای نمونه می‌توان به تنش میان روحانیت و تحصیل‌کردگان در دوره‌ی خاتمی اشاره کرد. خاتمی با شعارهایی چون آزادی و برابری، بلوچ‌ها را به خود جذب کرد. در چنین فضایی که آزادی نسبی وجود داشت، بحث درباره‌ی مسائل مختلف اجتماعی و سیاسی قوت گرفت و اختلاف میان روحانیان و روشن‌فکران بلوچ ظهور کرد. حزب، نقطه‌ی اختلاف آن‌ها بود. از دیدگاه تحصیل‌کرده، ایجاد نهادهای مدنی، می‌توانست به سود جامعه باشد. بنابراین، آن‌ها به این موضوع به مثابه‌ی نردبان پیش‌رفت نگرستند. در مقابل، روحانیت حضور نهادهای مدرنی چون حزب را تهدیدی برای پایگاه اجتماعی قوی خویش می‌دانست. بنابراین، ضمن مخالفت با حضور نهادهای سیاسی مدرن، مناسب‌ترین گزینه برای مطالبه‌گری مردم بلوچ را در سایه‌ی سنتی‌گرایی^۱ اعلام کردند (طاهری، ۲۰۰۹: ۱۸۸-۱۸۷). مورد دیگر اختلاف میان روشن‌فکران بلوچ و روحانیون، در مورد نقش روشن‌فکران در مدارس دینی و مساجد بود. در این راستا، تعدادی از اساتید دانشگاه از روحانیون خواستند تا برخی مواقع از تریبون مسجد درباره‌ی مسائل اجتماعی و فرهنگی بلوچستان سخن بگویند و با توده‌ی مردم رابطه برقرار کنند. این درخواست برای روحانیون قابل قبول نبود، عمدتاً به این دلیل که روحانیون بلوچ مسجد را صرفاً مکانی برای انجام امور معنوی در نظر می‌گرفتند. علاوه بر این، پاسخ مثبت به چنین درخواستی، می‌توانست ثبات و نفوذ سنتی آن‌ها را منحرف سازد (طاهری، ۲۰۰۹: ۱۸۹). بنابراین، با این درخواست نیز مخالفت کردند.

در ادامه، اشاره‌ای به رشد شهرنشینی و وضعیت طبقات خواهیم داشت. جمعیت مناطق شهری و روستایی پس از انقلاب افزایش یافته است؛ به نحوی که نرخ شهرنشینی که تا پیش از انقلاب، ۲۵ درصد بوده است، در سال ۱۳۹۰ به حدود ۵۰ درصد افزایش یافته است. به موازات بالا رفتن نرخ شهرنشینی، جمعیت باسوادها و شاغلین نیز افزایش یافته است (مرکز آمار ایران، ۱۳۹۰). با افزایش جمعیت، باسوادها و شاغلین، قشر متوسط سنتی و جدید نیز رشد چشم‌گیری یافته است. بازرگانان میانه‌حال، مغازه‌داران، پیشه‌وران و کاسبان از طبقات متوسط سنتی هستند که علاوه بر روحانیت رشد قابل توجهی یافته‌اند. طبقه‌ی متوسط جدید نیز شامل کارمندان، تکنسین‌ها، متخصصان و مدیران میانی است. علاوه بر آن، کارگران صنعتی، سنتی و

فصلی که جزو طبقات پایین شهری هستند، در حال گسترش هستند. در روستاهای بلوچستان نیز وضعیت متفاوت شده است. از اواخر دوره ی پهلوی، با توجه به تسهیلاتی که از سوی دولت به عشایر برای یک‌جانشینی داده شد، روستانشینی گسترش یافت. قشربندی بلوچستان در دوران پس از انقلاب، به شکل زیر بوده است:

جدول ۳. وضعیت قشربندی بلوچستان در دوران پس از انقلاب اسلامی

کل بلوچستان		رده‌بندی
صاحبان ثروت (بهره‌داران بزرگ کشاورزی، تجار بازار، بهره‌برداران بزرگ صیادی و تجارت دریایی، فعالان در زمینه‌ی اقتصاد پنهان)، روحانیون و سرداران مطرح		بالا
جدید	سنتی	متوسط
مدیران میانی، کارمندان دولتی و خصوصی، نظامیان، تکنسین‌ها	روحانیون، مغازه‌داران، پیشه‌وران، دهقان‌های خرده‌مالک	
کارگران صنعتی، کارگران کارگاه‌های سنتی، شاگردان اصناف، کارگران فصلی (ساختمانی)، روستائیان کم‌زمین و بی‌زمین و کارگران کشاورزی و دام‌پروری		پایین
فقرا، بی‌کاران، حاشیه‌نشینان و...		قشرهای حاشیه‌ای

(مأخذ: یافته‌های پژوهش)

۷. نتیجه‌گیری

تحولات سیاسی- اجتماعی وضعیت قشربندی اجتماعی را تحت تأثیر قرار می‌دهند؛ به‌گونه‌ای که علاوه بر بسترسازی برای ظهور طبقات جدید، موجبات جابه‌جایی قدرت در میان گروه‌های اجتماعی موجود را نیز فراهم می‌کنند. ظهور اقشار و طبقات جدید در دنیای مدرن، به‌معنای پایان عمر اقشار دوران پیشامدرن نیست، بلکه به‌معنای پیچیده شدن جوامع انسانی است که عواملی چون نفوذ سنت، ایدئولوژی نظام جدید، شرایط اقتصادی، سیاسی و امنیتی زمینه و بستر را برای کنش‌گری گروه‌های اجتماعی مختلف در شرایط اجتماعی مختلف فراهم می‌کنند. لذا در چنین شرایطی، همان‌طور که امکان حضور اقشار و گروه‌های اجتماعی دنیای مدرن و اقشار هم‌سو با نظام موجود وجود دارد، امکان بازگشت به ساختارهای پیشین و بازتولید گروه‌های اجتماعی پیشامدرن نیز وجود دارد. در سده‌ی اخیر، ورود دولت مدرن، بستری برای ظهور طبقات مدرن در بلوچستان بود و وقوع انقلاب اسلامی، منجر به تحول در نظام قشربندی اجتماعی در بلوچستان شد. برخلاف دوران پیشامدرن که فرصت‌ها و امتیازهای اجتماعی محدود، متمرکز و در انحصار یک گروه بودند، در دنیای مدرن، فرصت‌ها و امتیازهای اجتماعی پراکنده و به درجات مختلف در

میان قشرهای مختلف مدّعی کسب قدرت پخش شدند. در دوران پسانقلاب اسلامی، ۴ گروه اجتماعی در مناسبات قدرت-به‌درجات مختلف- ایفای نقش کرده‌اند که عبارت‌اند از: خوانین، روحانیان، تحصیل‌کرده‌ی دانشگاهی و صاحبان ثروت.

استراتژی حذفی رضاشاه برای مقابله با خوانین شکست خورد، بنابراین تصمیم گرفت از نفوذ آن‌ها در جهت اهداف سیاسی- امنیتی نظام بهره برد. این سیاست تا پایان حکومت پهلوی ادامه داشت. بنابراین، خوانین تا پایان حکومت پهلوی، بیش‌ترین نفوذ را در معادلات قدرت داشتند. وقوع انقلاب اسلامی، حداقل برای یک دهه، خوانین را به‌حاشیه راند (دوران طرد). با وجود این، و به‌رغم زوال تدریجی منابع مشروعیت‌بخش نظام کهن، آن‌ها کوشیدند مناسبات خویش را در درون جامعه و با گروه‌های سنتی حفظ نمایند. پس از دهه‌ی نخست انقلاب و بازنگری نظام در سیاست‌های خویش، از سازوکارهایی برای جذب خوانین استفاده شد که این دوره را می‌توان به جذب اولیه (عفو عمومی و ایجاد نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در امور اهل سنت) و جذب متأخر (مسلّح کردن طوایف و انتصاب به پست‌های سیاسی) تقسیم نمود. قشر تحصیل‌کرده‌ی دانشگاهی که زائیده‌ی دوران مدرن است، نیز حضور حداکثری در مناسبات قدرت را سهم خود می‌دانست، اما نه در دوره‌ی پهلوی و نه در دوران پس از انقلاب از سوی هیچ‌کدام از نظام‌ها جدّی گرفته نشده و میدانی برای کنش‌گری مستقل آن‌ها (به جز سال‌های نخست انقلاب) فراهم نشد؛ بنابراین، در دوران پس از انقلاب، به‌عنوان گروه اجتماعی وابسته و تبعی فرصت کنش‌گری یافتند. روحانیت هم که از دیرپاترین نهادهای اجتماعی در بلوچستان است، اگر چه همواره در میان توده‌ی مردم صاحب نفوذ بوده است، اما تلاش‌های روحانیان شریعت‌محور برای استقلال نهاد دین، مقدمات کنش‌گری مستقل و تعیین‌کننده‌ی آن‌ها را در دوران پس از انقلاب فراهم نمود. اگر چه سیاست‌های نظام جدید در برخورد با روحانیت، یک‌دست نبود، و در دوگانه‌ی تعامل-تعارض قرار داشت، اما نفوذ آن‌ها در میان توده‌ی مردم همواره وجود داشته است و همین امر آن‌ها را به‌عنوان گروه مرجع در مناسبات سیاسی و به‌عنوان حلقه‌ی واسط مردم- دولت مطرح کرده است. از دیگر سو، ماهیت دینی نظام موجود، از دیگر عوامل حضور همواره‌ی این گروه در مناسبات قدرت بوده است. صاحبان ثروت، متأخرترین گروه مطرح در مناسبات قدرت در بلوچستان هستند که مشروعیت خویش را از تعیین‌بخشی مناسبات اقتصادی کسب می‌کنند. در واقع، استقلال اقتصادی آن‌ها که دیگر گروه‌های مطرح در بلوچستان غالباً فاقد آن هستند، منجر به وابستگی دیگر گروه‌ها به آن‌ها شده است. لذا این گروه، واجد قدرت اقتصادی و سیاسی قابل توجهی در بلوچستان هستند.

در میان گروه‌های اجتماعی مطرح در دوران پسانقلاب اسلامی، برخی از سیاست‌های نظام و دولت‌ها، منجر به تعارض میان گروه‌ها شده است. برای نمونه، در فضای باز سیاسی موجود در

کشور در سال‌های نخست انقلاب، روحانیت و گروه‌های چپ (تحصیل‌کرده‌ها) تلاش‌های آگاهانه‌ای را برای حذف خوانین با سیاست تحریک توده‌ی مردم و گاهاً نظام انجام دادند؛ چرا که از نظر چپ‌ها خوانین عامل نابرابری و تبعیض بودند و روحانیت نیز با توجه به ماهیت دینی نظام موجود، فضا را برای کنش‌گری خویش مساعدتر از هر زمانی می‌دانست، بنابراین هر دو می‌کوشیدند تا خوانین را به حاشیه برانند. پس از به حاشیه رفتن خوانین، با مشخص شدن ماهیت گروه‌های چپ، روحانیت مخالفت خود را علیه آن‌ها نیز آغاز کرد و توده‌ی مردم را علیه آن‌ها بسیج نمود. در این وضعیت، اگر چه میدان کنش‌گری برای روحانیت -با به حاشیه راندن دو گروه رقیب- فراهم شده بود، اما بروز تضاد دینی میان روحانیت اهل سنت و نظام، باعث به حاشیه رفتن روحانیان شد. این دوران، دوران خلأ رهبری در بلوچستان بود. تمامی گروه‌های اجتماعی نفوذ سیاسی خویش را در مناسبات قدرت از دست دادند، اما روحانیت همواره از نفوذ قابل توجهی در میان توده‌ی مردم بهره‌مند بود. استراتژی جذب اولیه و متأخر خوانین، تضاد خوانین -روحانیت را وارد فاز جدیدی کرد؛ به نحوی که برخلاف سال‌های نخست انقلاب که تعارض آن‌ها جنبه‌ای عینی داشت، در دوران اخیر، غالباً جنبه‌ای ذهنی و پنهان داشته است. در واقع، سیاست -های جذب خوانین که می‌توانست روحانیان را در میان توده‌ی مردم به حاشیه براند، موفق نبود و خوانین که مشروعیت خویش را از سنت و دوران پیشامدرن کسب می‌کنند، توانایی بازتولید قدرت پیشین خویش را با حمایت‌های ساختاری ندارند. قشر تحصیل‌کرده نیز که در غالب موارد نیرویی تبعی بوده است در برخی موارد تضادهایی با روحانیت داشته است که این تضادها به نفع روحانیت به پایان رسیده است. قدرت بالای چانه‌زنی سیاسی صاحبان ثروت و قدرت اقتصادی آنان، منجر به تلاش آن‌ها برای حضور در مناسبات قدرت شده است که به همین دلیل، در پاره‌ای موارد دچار تعارض با روحانیت شده‌اند که این تعارض و تضاد، به سود صاحبان ثروت به پایان رسیده است.

نکته آخر این که افراد از لحاظ قشربندی و طبقه‌ی اجتماعی، دچار تضاد پایگاه اجتماعی هستند؛ به این معنا که از یک سو و به لحاظ تاریخی به یکی از اقشار دوران پیشامدرن و سنت تعلق دارند و از دیگر سو، در یکی از طبقات مدرن دسته‌بندی می‌شوند. با وجود این، تعلق افراد به قشربندی دوران سنت ذهنی است و دسته‌بندی آن‌ها در طبقات مدرن نمود عینی دارد و جامعه در حال گذار از قشربندی دوران پیشامدرن به طبقه‌بندی دوران مدرن است که پایگاه طبقاتی افراد نه براساس ویژگی‌های انتسابی بلکه براساس ویژگی‌های اکتسابی همچون دارایی، آموزش یا مهارت و نیروی کار یدی تعیین می‌شود.

منابع

- آبراهامیان، یرواند (۱۳۸۹). *ایران بین دو انقلاب* (مترجمان: احمد گل محمدی و محمد ابراهیم فتاحی و لیلی). تهران: نی.
- ابراهیمی، مریم (۱۳۸۸). *تحولات سیاسی و اجتماعی سیستان و بلوچستان*. تهران: بخارا.
- استارک، رادنی؛ و دیگران (۲۵۳۶). *جامعه‌ی امروز؛ جلد اول* (مترجم و اقتباس: فرهنگ هلاکوئی). تهران: چاپخانه‌ی جلالی.
- استانداری سیستان و بلوچستان (۱۳۴۸). «کارهای عمرانی و عملیاتی انجام شده در سال ۱۳۴۸ در استان سیستان و بلوچستان».
- استانداری سیستان و بلوچستان (۲۵۳۶). «تحولات استان در چهار سال اول برنامه‌ی پنجم».
- اشرف، احمد و بنوعیزی، علی (۱۳۹۳). *طبقات اجتماعی، دولت و انقلاب در ایران* (مترجم: سهیلا ترابی فارسانی). تهران: نیلوفر.
- احمدی، حمید (۱۳۷۸). *قومیت و قوم‌گرایی در ایران؛ افسانه و واقعیت*. تهران: نی.
- افشار، ایرج (۱۳۷۱). *بلوچستان و تمدن دیرینه‌ی آن*. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- انصاری، ابراهیم (۱۳۷۸). *نظریه‌های قشربندی اجتماعی و ساختار تاریخی آن در ایران*. اصفهان: دانشگاه اصفهان.
- بحرانی، محمدحسین (۱۳۸۹). *طبقه‌ی متوسط و تحولات سیاسی در ایران معاصر (۱۳۸۰ - ۱۳۲۰)*. تهران: آگاه.
- بُرقعی، محمد (۲۵۳۶). *سازمان سیاسی حکومت محلی بنت*. تهران: مازیار.
- بزرگ‌زاده، عبدالباسط و ملّازاده، نورالنساء (۱۳۸۴). *زندگی، شخصیت و مبارزات مولانا عبدالله سربازی*. تهران: احسان.
- بشیریه، حسین (۱۳۹۰). *انقلاب و بسیج سیاسی*. تهران: دانشگاه تهران.
- بلوکباشی، علی (۱۳۶۷). *دایره‌المعارف بزرگ اسلامی؛ جلد دوازدهم*. تهران: مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی.
- پایگاه خبری تحلیلی انتخاب (۱۳۹۲). *جناب ترکان! این ره به خطاست*. تاریخ دسترسی: ۱۳۹۲/۹/۱۳. <http://www.entekhab.ir/fa/news/139662>
- پناهی، محمدحسین (۱۳۸۹). *نظریه‌های انقلاب: وقوع، فرایند و پیامدها*. تهران: سمت.
- جانب‌اللهی، محمدسعید (۱۳۶۷). «فنون کوچ‌نشینان بلوچ در سازگاری با محیط زیست نمونه عشایر سراوان». *مجله تحقیقات جغرافیایی*، ۹: ۱۴۸-۱۲۲.
- جانب‌اللهی، محمدسعید (۱۳۷۵). «نظام‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی در طوایف بلوچ سرحد»، *مجله تحقیقات جغرافیایی*، ۴۱: ۸۲-۵۹.
- جنایت محکوم؛ بلوچستان، بیم‌ها و امیدها (۱۳۸۸). *میزگردی با حضور آقایان سید محمود حسینی، پیرمحمد ملّازهی، جواد رحیم‌پور، محمدرضا کربلایی و لطف‌الله میثمی*. چشم‌انداز ایران، ۵۹: ۲۲-۱۱.

- حسین‌بر، محمدعثمان؛ و ایرندگان، یونس (۱۳۹۴). «جنبش چپ در بلوچستان ایران در اوایل انقلاب اسلامی»، *مجله علوم اجتماعی*، ۷۰: ۱۹۹-۱۶۰.
- حسینی، سیدسلیمان (۱۳۸۸). *سیاست دولت و مناسبت‌های بین قومی؛ مورد: قوم بلوچ و سیستانی* (پایان‌نامه کارشناسی‌ارشد جغرافیای سیاسی). دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران.
- حسینی، سیدمحمود (۱۳۸۵). «سیستان و بلوچستان، ناامنی‌ها و ریشه‌ها». *چشم‌انداز ایران*، ۳۸: ۱۲-۵.
- دایر، رجینالد (۱۳۸۳). *مهاجمان سرحد* (مترجم: حمید احمدی). تهران: نی.
- دشتی، نصیر (۱۳۹۴). *بلوچ و بلوچستان* (مترجم: نظر محمد هاشم‌زهی). زاهدان: فاروق اعظم.
- دورانی، عبدالغفور (۱۳۹۰). *بررسی تأثیر تفکر دیوبندی بر اوضاع اجتماعی و فکری بلوچستان* (پایان‌نامه کارشناسی‌ارشد تاریخ). دانشکده‌ی ادبیات و علوم انسانی دانشگاه سیستان و بلوچستان؛ زاهدان، ایران.
- دهقان، یدالله و دهقان نصیری، سارا (۱۳۹۴). *بلوچستان ایران؛ بررسی ساختارهای سیاسی و اجتماعی*. تهران: هوشمند تدبیر.
- زَندمقدم، محمود (۱۳۷۰). *حکایت بلوچ؛ جلد دوم*. تهران: چاپ کارون با همکاری شرکت سیتِه.
- سالزمن، فیلیپ (۱۳۶۲). *ایلات و عشایر* (مترجم: نیما همای). تهران: آگاه.
- سالزمن، فیلیپ (۱۳۷۵). *خویشاوندی و پیمان در بین عشایر بلوچ* (مترجم: محمد دانشور). زاهدان: سازمان برنامه و بودجه استان سیستان و بلوچستان.
- سیاسر، قاسم (۱۳۸۲). *تاریخ پیدایش شهر زاهدان*. زاهدان: تفتان.
- سیاسر، قاسم؛ و رخشانی، محمدتقی (۱۳۸۹). *تاریخچه آموزش و پرورش سیستان و بلوچستان؛ از آغاز تا پیروزی انقلاب اسلامی*. زاهدان: تفتان.
- سیاسر، قاسم و کامیار، احمدرضا (۱۳۹۲). *خاطرات حاج محمد مهدی گُریج*. زاهدان: انتشارات تفتان.
- شریفی، محمد (۱۳۹۳). *بررسی ساختار قشریندی اجتماعی بلوچستان ایران و عوامل مؤثر بر آن در دوره‌ی پهلوی اول* (پایان‌نامه کارشناسی‌ارشد جامعه‌شناسی). دانشکده‌ی علوم اجتماعی دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران مرکزی؛ تهران، ایران.
- شَه‌بخش، عظیم (۱۳۷۳). *دادشاه؛ پژوهشی در تاریخ معاصر ایران*. شیراز: نوید شیراز.
- شَه‌بخش، یعقوب (۱۳۹۰). «روایتی از نهضت بیداری دینی در بلوچستان ایران». *مجله‌ی ندای اسلام*، ۴۵ و ۴۴: ۶۰-۵۵.
- طاهری، احمدرضا (۱۳۹۳). «ماهیت سیاست در بلوچستان ایران: عصر پهلوی». در *جشن‌نامه‌ی استاد شیرمحمد اسپندار*، ۱۴۶-۱۲۱.
- غُراب، کمال‌الدین (۱۳۶۴). *بلوچستان یادگار مطرود قرون*. تهران: انتشارات کیهان.
- فوران، جان (۱۳۸۳). *مقاومت شکننده* (مترجم: احمد تدین). تهران: رسا.

- کرمانی، افضل‌الدین ابو حامد (۱۳۵۶)، *عقد‌العلی‌للموقف‌الاعلی* (به تصحیح و اهتمام: علی‌محمد عامری نائینی). تهران: روزبهان.
- کلهر، رضا؛ صارمی، نوذر امین؛ و نیاورانی، حامد (۱۳۸۷)، «تأثیر اقدامات بدوکی‌ها در سیستان و بلوچستان بر امنیت مناطق مرزی در ایران و پاکستان». *مجله مطالعات مدیریت انتظامی*، ۲: ۱۸۱-۱۶۹.
- کوهن، استانفورد (۱۳۹۳). *تئوری‌های انقلاب* (مترجم: علی‌رضا طیب). تهران: قومس.
- کوئن، بروس (۱۳۹۳). *مبانی جامعه‌شناسی* (مترجمان: غلام‌عباس توسلی و رضا فاضل). تهران: سمت.
- گرب، ادوارد (۱۳۷۳). *نابرابری اجتماعی: دیدگاه‌های نظریه‌پردازان کلاسیک و معاصر* (مترجمان: محمدتقی سیاهپوش و احمدرضا غروی‌زاد). تهران: معاصر.
- گیدنز، آنتونی (۱۳۸۹). *جامعه‌شناسی* (مترجم: منوچهر صبوری). تهران: نی.
- مرکز آمار ایران، سالنامه‌ی آماری ۱۳۹۰.
- فقیهی‌نسب، مهدی؛ ریگی، ابراهیم و سیاسر، قاسم (۱۳۸۶). *مصاحبه با دکتر باقر‌گرد. زاهدان: سازمان اسناد و کتابخانه‌ی ملی*.
- مقصودی، مجتبی (۱۳۸۰). *تحولات قومی در ایران: علل و زمینه‌ها*. تهران: مؤسسه‌ی مطالعات ملی.
- مُندراس، هانری و گوروچ، ژرژ (۱۳۹۱). *مبانی جامعه‌شناسی* (مترجم: باقر پرهام). تهران: امیرکبیر.
- نادریان‌فر، شیرعلی (۱۳۸۴). *بلوچستان در دوره‌ی رضاشاه* (پایان‌نامه‌ی کارشناسی ارشد تاریخ). دانشکده‌ی ادبیات و علوم انسانی دانشگاه سیستان و بلوچستان؛ زاهدان، ایران.
- ناصری، عبدالله (۱۳۵۸). *فرهنگ مردم بلوچ*. تهران: پیوند.
- ناصری‌نیا، محمد رضا (۱۳۸۸). *شناخت تاریخی بلوچستان*. تهران: عقیل.
- نایی، هوشنگ و عبداللهیان، حمید (۱۳۸۱). «تبیین قشربندی اجتماعی». *نامه علوم اجتماعی*، ۲۰: ۲۳۶-۲۰۵.
- نورایی، هوشنگ (۲۰۱۱). *پروسه‌ی تداوم و تغییر در مذهب در بلوچستان ایران در قرون اخیر*. اجتماع بلوچ‌های سوئد.
- نیکبختی، سعید (۱۳۷۴). *سفرنامه آهنگ بلوچستان*. تهران: ماهوان.
- ورسلی، پتر (۱۳۷۳). *جامعه‌شناسی مدرن؛ جلد دوم* (مترجم: حسن پویان). تهران: چاپخش.
- همت، محمود (۱۳۷۰). *تاریخ بلوچستان*. تهران: گلی.
- یآوری بافقی، امیرحسین؛ صالحی‌صدقیانی، جمشید؛ و هاشمی، صدیقه‌السادات (۱۳۸۹)، «تأثیر قاچاق مواد مخدر بر امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران». *مجله مطالعات مدیریت انتظامی*، ۴: ۶۰۷-۵۸۵.

- Badalkhan, S (2006). *On the Med Fishermen of Coastal Makran*; in A Panaino and R Zipoli (Eds), *Proceedings of the 5th Conference of the Societas Iranologica Europea*, held in Ravenna; October 6-11, 2003, Nimesis, Milano, 2 Vols, Vol. II, Pp. 287-306.
- Bestor, J F (1979). *The Kurds of Iranian Baluchistan: A Regional Elite* (Ph.D Thesis). McGill University.

- Hughes, A W (1877). *The Country of Balochistan*. London: George Bell & Sons, York Street, Covent Garden.
- Kestler, J (2016). *We are Iranians': Rediscovering the history of African slavery in Iran*. 9 May 2016, <http://www.middleeasteye.net>
- Noraiee, H (2015). Sunni Militants in Iran: Activities, Ideological Sources and Political Strategies. *International Research Journal of Social Sciences*, 4 (3): 79-87.
- Salzman, C (2008). Politics and Change among the Baluch in Iran. *Middle East Papers*.
- Spooner, B (1969). Politics, Kinship and Ideology in Southeast Persia. *Ethnology*, 7: 139-152.
- Spooner, B (1988). Baluchistan: Geography, History, and Ethnography, <http://www.iranicaonline.org/articles/baluchistan-i>
- Taheri, A. R (2009). *The Baloch in Post Islamic Revolution Iran: A Political Study* (Ph.D Thesis). University of Pune; India.

روزنامه‌ها:

- بولتن خبرگزاری پارس شماره‌های ۲۷۲۵ ؛ ۲۷۸۹ ؛ ۲۷۹۲ ؛ ۲۸۶۹ ؛ ۲۷۷۸ ؛ ۲۹۳۸ ؛ ۲۹۳۷ ؛ ۲۹۷۲ ؛ ۲۹۷۹ ؛ ۳۰۴۰ ؛ ۶۱۱۸۳ ؛ ۳۰۷۷ ؛ ۶۱۱۴۹ ؛ ۲۸۸۸ ؛ ۲۹۷۱ ؛ ۶۱۱۳۳ .

